

نوشتہ : آية الله شهيد سيد محمد باقر صدر

انقلاب مہدی و پندارہا

ترجمة : سيد احمد علم الهدی



تألیف

آیة اللہ شہید سید محمد باقر صدر

انقلاب

مہدی^ع

وینڈارہا

ترجمہ سید احمد علم الہدی

بیاد دیدار انقلاب برای انتقام
ترجمه این کتاب را باستان بزرگ مظلوم
قهرمان سرور آزادگان شهید
حسین بن علی (علیه السلام) تقدیم می کنم .
(مترجم)

* انقلاب مهدی و بندها

* سید احمد علم الهدی

* انتشارات یاسر

* ۵۰۰۰ جلد

* حقوق نشر محفوظ

متن تقریظ و اجازہ مؤلف محترم : اندیشمند بزرگ اسلامی

حضرت آیداللہ سید محمد باقر صدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
جناب المجلس المحکم العالیٰ السید احمد علم الہدی حفظہ اللہ
تعالیٰ بعینہ الحق لا تنام

السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ

تلقیاً بعبکم فی نشر ترجمتکم الیٰنیفۃ لکتاب دہجہ اللہ
وطلب الاذن منی ذلک وین نأذن لکم فی دست عمل
ان نشر ترجمۃ النص العربی لکتاب بدون ایت تعیین
او شرح اداضافہ تحت الخط .

ویرنی بنحو المناصبہ ان اعبد عن اعتراضکم و
تقدیر عن لما یذکر من حرمہ وعبایۃ فی الترجمة من اللہ الملک
سبحانہ و تعالیٰ ان یتقبل منکم ذلک بافضل ما یتقبل
من عبادہ الصالحین ویشیکم علیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون
الان ان اللہ یقبیلکم والسلام علیکم ورحمة اللہ
وبرکاتہ

محمد باقر صدر

۱۳۹۸ سوال

بِناَمِ خِداوَنَدِ بِخِشَنَدِ مِهْرِبَانِ

جناب معزز گرامی علامه سید احمد علم الهدی حفظه الله السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته .

خواست شما در مورد انتشار ترجمه ارزنده‌ای که برای کتاب
" بحث حول المهدی (ع) " تهیه نموده بودید همراه با مطالبه اجازه نشر
به ما رسید ، شما از طرف ما مأذونید که این ترجمه متن عربی کتاب را
بدون کوچکترین توضیح و اضافه و پاورقی منتشر سازید .

خوشنودی من در اینست که سرافرازی و قدردانی خود را نسبت به
کوشش و توجهی که در این ترجمه مبذول داشته‌اید ابراز کنم ، از خداوند
سبحان مسئلت دارم این خدمت را از شما به بهترین وجهی که از بندگان
صالح خود می‌پذیرد قبول فرماید و در روزگاری که مال و فرزند به‌سره
نمی‌دهد مگر آنکه دل سالم به درگاه وی بیاورند ، در برابر این عمل خدا
بشما پاداش نیک عنایت فرماید .

والسلام علیک و رحمة الله و برکاته .

۲۱ شوال ۱۳۹۸ محمد باقر الصدر

پیشگفتار مترجم

بسمه تعالی

سخن خود را در این پیشگفتار بیک بیدار باش و تذکر بهمیه
شیعیان بویژه نسل جوان که به پرتگاههای خطر نزدیک تر است اختصاص
میدهم .

دنیا گرفتار سخت‌ترین اضطرابات است ، آتش ظلم و بیدادگری
از همه طرف شعله میکشد ، انسانیت و برادری از میان نوع بشر رخت
بر بسته است ، اختراعات مهیب و سلاحهای مرگبار نسل بشر را تهدید
بانقراض میکند ، عمده مردم از زندگی بعنوان یک برنامه اجباری با اعمال
شاقه برداشت میکنند ، نشاط از صفحه چهره‌ها محو شده ، نگرانیها و
پریشانیها از همه طرف انسانها را احاطه کرده‌اند ، دیگر کسی در فضیلت
و اخلاق نمی‌اندیشد ، مردمان ستم‌دیده خوراک آقائی ستم پیشگان سنگدل
قرار گرفته‌اند ، سرنوشتها گرداگرد منافع قدرت‌مندان می‌چرخد ، هزارها و
ملیونها انسان قربانی سیادت ابرقدرتهایند ، انرژیهای زندگی دنیا همه
در استخدام لذت و شهوت فتودالی چند درآمده‌اند ، در یکطرف دنیا
قلدران لب برب جام شراب و غرق در شهوت بخاطر چرخش ماشین‌آلات
اسلحه سازی طرح کشتارهای دسته جمعی و بجان هم‌انداختن ملت‌های
ضعیف را می‌کشند ، و در یک طرف دیگر عده‌ای استعمارگر سالوس باماسک
آزادی خواهی و عدل طلبی در زیر چتر سوسیالوژی رنگ در این فکرند که

ملتهای بجان آمده از استعمار امپریالیست غرب را بزیر بار بکشند و باقی مانده جان و رمق آنها را هم از آنان بگیرند، و مقداری خون کم رنگ بحای مانده در رگهایشانرا بکنند.

آری، مردمان مظلوم و محروم از چنگال هر عفریتی که فسرار می کنند در نقطه مقابل ماسکها و مجسمه های فرشته های نجات را می بینند و به بیدار اینکه بآنها پناه برند، بمجرد اینکه نزدیک میشوند با یک بنگال خشن تروسیمای درخیم تر از اول روبرو می گردند.

واکنش همه این دردها، فشارها، شکنجه ها، خفقان ها، محرومیتها فقرها، پریشانیها، پیدایش یک روح انقلاب و یک کشش حرکت در وجود افراد بیدار است.

آری، درد و شکنجه و خفقان خفتگان را بیشتر بخواب میکند تا آنجا که آنها را با زهر ترس و لرز و یأس می کشد و بصورت مرده های متحرک درمی آورد، ولی در مزاج بیداران اجتماع اثر درد و شکنجه و خفقان برعکس است، عقده بوجود می آورد و تراکم عقده ها به انفجار منجر میگردد، و انفجار مشعل انقلاب می افروزد.

سخن را روی با صاحب دلان است.

همیشه در سرشماری هر ملت و جامعه افراد بیدار حساب اند،

اگر ملتی از سی ملیون تن تشکیل شود، و پنج ملیون آن بیدار و بیست و

پنج ملیون آن خفته باشند، در سرشماری آن ملت پنج ملیون نفرند،

نه سی ملیون.

زیرا افراد بیدار در شئون یک ملت میتوانند منشاء اثر باشند ،
 و الا خوابیده جز اینکه اکسیژن را می‌گیرد و به کربن تبدیل می‌کند اثر
 دیگری در جامعه ندارد ، و اگر بنا باشد خفتگان یک ملت را بحساب
 واحدهای آن اجتماع بیاوریم ، نباید بگوئیم آنها سی ملیون نفرند ، بلکه
 باید بگوئیم آنها بیش از صد ملیون‌اند ، چون با این حساب گریه‌ها و
 سگها و گرگها و درنده‌ها و چرنده‌های آن کشور هم جزء نفرات محسوب
 میشوند ، زیرا افراد دوپای خفته در سطح اجتماع با سایر جنبندگان
 تفاوتی ندارند ، و این برخلاف پندار ستمگران است ، که اگر برقشر عوام
 و توده خفته یک ملت مسلط شدند خود را مسلط بر تمام شئون آن ملت
 می‌بینند .

سخن و گفتار ما با مغزهای بیدار جامعه است ، که تراکم خفقان و
 جنایت در آنها روح یأس و ترس نمی‌آفریند ، بلکه فشار عقده‌ها در انسان
 روح انقلاب و کشش حرکت بوجود می‌آورد ، این عده از افراد که دارای
 روح انقلاب و کشش حرکت‌اند ، از همه طرف مورد توجه‌اند ، یک سلسله از
 نیروهایی که وجود آنها را مزاحم منافع خود می‌بینند درصدد سرکوب
 کردن و نابود ساختن این دسته‌اند ، و در مقابل نیروهای کمین‌کننده
 پشت پرده که درصدد بدست آوردن فرصتی برای وارد کردن استعمار تازه
 خود در سطح این ملت‌اند ، در این مقام‌اند که وجود این افراد را چشم
 بسته برای مقاصد شوم خود استخدام کنند ، و لذا برای غافلگیر کردن
 آنها و در استخدام درآوردنشان دام‌هایی در سر راه آنان می‌گمارند ،

از جمله اینکه مبانی استعماری خود را یک رنگ و جلای انقلاب می‌زنند، و مبانی ضداستعمار خود را رنگ ضدانقلاب، برای اینکه کشش انقلابی و حس آزادی خواهی آنان را مروج مبانی استعماری خود قرار دهند، و از طرفی برای اینکه یک سلسله از مبانی و عقایدی که مزاحم ورود و پیشرفت استعمار آنها در سطح این ملت است از مغز این افراد خارج شود، آنها را رنگ ضدانقلاب می‌زنند. در جوامع و ملل اسلامی ما که امروز بصورت چرا گاه ابرقدرتهای استعماری دنیا درآمده است، عموم قدرتهای استعمارگر (چه چپ و چه راست) شیعه و فورمولها و مبانی اعتقادی او را مزاحم با ورود و پیشرفت استعمار خود می‌بینند.

زیرا اگر در یک جامعه اسلامی نباشد عقاید و فورمولهای مکتب تشیع در یک مرز کامل در چهره زندگی آن مردم مجسم شود، یک دیوار فولادین در اطراف آن ملت بوجود می‌آورد که از نفوذ هرگونه قدرت اجنبی بداخل آن اجتماع جلوگیری خواهد کرد، و لذا یکی از مسائلی که سیاست شرق و غرب در مورد آن ایتلاف کرده‌اند تا نبود کردن تشیع و شیعه است. و بزرگ راهی که در این مسیر بعد از کشتن‌ها و قتل عام‌های دسته جمعی و حبس‌ها و تبعیدها در همه نقاط و کشورهای اسلامی نسام بوسیله عمالشان پیش گرفته‌اند، اینست که با دست‌های مرموز و ناشناخته تبلیغی خود عقاید و ایده‌های شیعی را رنگ ضد انقلاب بزنند، و با وارد کردن شبهات و ایرادات اعتقادی مبانی مکتب تشیع را در افکار و مغزها متزلزل سازند، تا این خار سر راه استعمار آنان از جا کنده شود، و

بزرگترین گام در راه مبارزه با استعمار و خنثی کردن فعالیت آنها در سطح جوامع اسلامی تحکیم مبانی اعتقادی شیعه است، و ای گاش بعضی از جوانان عزیز و مجاهدی که سربرکف نهاده و در مقام نجات بخشی اسلام و مسلمین از جنگ استعمارگران با اخلاص فداکاری میکنند این حقیقت را درک مینمودند، و برخی از قلم فرسایان و سخنورانی که با تمام مجاهدت خود را وقف اجتماع اسلامی و بیدار نمودن آنها ساخته‌اند باین واقعیت میرسیدند.

بامید آن روز: هرچه زودتر.

یکی از مسائل اعتقادی شیعه موضوع ایمان با صلاح آینده جهان با یک قدرت ملکوتی غیبی است که از هزاران سال قبل در سیمای یک انسان آسمانی در عالم بوجود آمده و بیش از یازده قرن است که بطور ناپدید و پنهانی در همین کره خاک زندگی میکند.

این اعتقاد تا این حد برای جامعه و افراد آن سازندگی دارد که اشخاص معتقد همواره ظلم و ستم و فساد را در یک قالب مصنوعی و موقت مشاهده میکنند، و بمناسبت این ایمان همیشه روی نابودی ستم و جنایت را می‌بینند، لذا هیچگاه ستم و بیداد در نظر آنان بزرگو نیرومند جلوه نمیکند، تا از مبارزه با آن وحشت کنند، و یا مأیوسانه عمر او را افسدی به‌بینند و خود را تسلیم بنمایند.

هر نوع استعماری این توجه را دارد که با وجود این باور نمی‌تواند از خود عظمت و ابهتی در چشم ملت معتقد جای دهد لذا از دیر زمان

نیروهای استعماری برای ریشه کن ساختن این فکر از مغزها و احیاناً "استخدام این ایده بنفع خودشان مهدی‌های ساختگی بحوامع شیعه عرضه داشته‌اند، و مکتبهای مختلفی باین عنوان تشکیل داده‌اند، و خوشبختانه همه جا با شکست روبرو شده‌اند، اخیراً" در این صدداند که از یک طرف با وارد کردن شبهات و ایرادات سرسخت در مغزها و از طرف دیگر با وانمود کردن این ایده و عقیده را ضدانقلاب (باینکه امید بیک قدرت و اصلاح آینده رکود بخش است و افراد را از تحرک و جنبش در این زمان بساز میدارد) این فکر و اعتقاد را ریشه کن سازند.

نکته قابل توجه اینست که از ابتدائی که پدیده فکری "مهدی" بصورت یک اعتقاد مذهبی در مغزها ظاهر شده است، یک سلسله شبهات و اشکالاتی همراه با پیدایش این ایمان در مغزها پدید آمده است: کسه ریشه همه شبهات و ایرادات پیرامون اعتقاد به مهدی به حساب می‌آید. پاسخ‌هایی که در طول زمان‌های گذشته به وسیله افکار براننده و منطق‌های رسای دانشمندان مذهبی شیعه به این اشکالات داده شدند مناسب با وضع آن زمان و سطح افکار مردم همان عصر است، و از چیزهایی که نیاز به تجدید دارد پاسخ ایرادات و اشکالات دینی است.

اصولاً در هر زمانی اشکالات و ایرادات زمان‌های گذشته در وضع مناسب همان زمان در افکار بروز می‌کند و پاسخ‌های گذشته نمی‌تواند عامل ریشه‌کن شدن اشکال و ایراد از مغزها باشد.

در پیرامون موضوع انقلاب مهدی (ع) از دیر زمانی مسائلی از

قبیل: مشکل طول عمر، رمز غیبت، فایده انتظار فرج، و امثال اینها مطرح بوده است، و دانشمندان شیعه در هر زمانی مطابق با افق مغربی مردم آن زمان در حل این مسائل کوشیده‌اند، ولی آن پاسخ‌ها نمی‌توانند این مشکلات را در مغزهای نیرومند و افکار برآزنده این زمان حل کند.

البته برخی از نویسندگان اخیر هم در صدد حل این مشکلات برآمده‌اند، و در پیرامون این موضوع کتاب‌های مفصل و ارزشمندی نگاشته‌اند، و مسائل مزبور را از جهات متعدد مورد بحث قرار داده‌اند.

در خصوص این قبیل کتاب‌ها این جانب تنبعات و بررسی‌های عمیقی داشته‌ام و حتی خودم اولین کتابی که تألیف نمودم بنام "منتظر جهان و راز طول عمر" در این باره بوده است، ولی در بین همه این کتاب‌ها تنها کتابی را که در این موضوع از نظر عمق و ابتکار بی‌نظیر یافتم کتاب شریف "بحث حول المهدی" بود، که از رشحات فکری بزرگ مغز متفکر و جهان بین اسلامی "حضرت آیه‌الله سید محمد باقر صدر" است.

در این کتاب مسائل مربوط به انقلاب مهدی (ع) با یک شکل و سبک تازه و بی‌سابقه‌ای مورد بحث قرار گرفته است و مطالب در پوشش‌های فلسفی با چهره عمیق علمی وزین پیاده شده است.

البته این کتاب قبلاً به وسیله بعضی از قلم فرسایان روش‌سن‌اندیش به فارسی ترجمه شده است، و با اینکه مترجمین دانشمند از نظر روان‌سازی مطالب مهارت فوق‌العاده‌ای به کار برده‌اند، ولی در اصل

متن به نکات لطیفی از نظر تحلیلات علمی مطالب برخوردارم کسه در ترجمه‌ها به آن نکات توجهی نشده بود، و علت آن این بود که منظور مولف محترم در متن کتاب لابلای تعبیرات سنگین علمی و یا اصطلاحات فلسفی پوشیده شده است.

با توجه به این نکات به فکر افتادم که ترجمه روانی برای این کتاب که عموم لطایف علمی مطالب آن را شامل باشد در تحت نظر شخص مولف تهیه کنم.

پس از پایان ترجمه کتاب را به نظر مولف محترم رسانیدم و حسب الامر مبارک معظم له دانشمند معظم جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید کاظم حائری که فعلاً از مدرسین محترم حوزه علمیه قم هستند تصحیح این ترجمه و تطبیق آن را با متن در پرتو دقت و تعمق مورد امتنانی به عهده گرفتند، امید است مجموع این خدمات منظور نظر منتظر جهان‌نیا " حضرت بقية الله في الارضين حجة بن الحسن العسكري " ارواحنا فداه قرار گیرد.

تهران - سید احمد علم‌الهدی

شوال ۱۳۹۸ هـ. ق.

محمد باقر الصدر

بحث حول المهدي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْأَوَارِثِينَ » ٥٠ : القصص .

اراده مي كنيم بر آنان كه در كره خاك ناتوان شمرده شده اند

منت گذاريم ، آنها را رهبران و بازماندگان قرار دهيم .

بنام خدا

مهدی :

تنها یک ایده‌ئولوژی اسلامی نیست ، که فقط از دیدگاه آموزشهای مذهبی مورد توجه قرار گیرد و تلقینهای دینی او را در آشیانه افکار جایگزین سازد .

بلکه او :

یک الهام فطری انسانی است که در برابر بینشهای همه‌متفکرین جهان روزگار درخشانی را مجسم میسازد ، که عموم رسالت‌های آسمانی با همه ابعادشان اجراء پذیرند و پس از رنجشهای دراز و نگرانی‌های جان فرسا انسانیت یک مسیر مطمئن و یک قرارگاه محیز برای تلاشهای هدفی خود بیابد .

آری ، این احساس تنها یک شعور مذهبی نیست که فقط در برقراری گاه مغزی متدینین و افراد معتقد به غیبت ظاهر شود بلکه افراد ماده‌پرستی که به عموم اعتقادات غیبی پشت پا زده‌اند و همیشه تاریخ را براساس تناقضات تفسیر می‌کنند آنان هم باور کرده‌اند که روزی فرامی‌آید که عموم این تناقضات و درگیری‌ها تصفیه میشود و صلح و آرامش برجهان حکومت

می‌کند .

این الهام طبیعی و این شعور باطنی که در افراد همه جوامع و ملل موجود است ، می‌توان گفت از گسترده‌ترین و روشن‌ترین الهامات بشری است .

آنگاه که بنا باشد این الهام فطری مورد تأیید دین قرار بگیرد و عقیده مذهبی که مستقیم منسوب بخدا است این شعور را در مغز بعنوان یک باور صددرصد پی‌ریزی کند و این حقیقت را با کمال صراحت تأکید نماید که کره خاک در چرخش‌های آخرین خود از عدل و داد پر میشود .
آن هنگام : این شعور و درک باطنی بصورت یک ایمان محکم سرنوشت بشریت را روشن می‌سازد .

اثر وجودی این ایمان و باور تنها این نیست که در مقابل ناامنی‌ها و پریشانی‌ها و دردها فقط انسان را تسلی بدهد ، و نگرانی‌های درونی را آرامش ببخشد ، بلکه باید گفت در برابر آن دل‌مردگی و ناامیدی گسسه مظالم جنایتگران و تراکم ستم بیدادپیشگان در ملت محروم و مظلوم بوجود می‌آورد و آنها را آماده پذیرش همه‌گونه ستمها و قلندری‌های سازد .
ایمان بمهدی (ع) بزرگ عامل نیروبخشی است که در نتیجه باز کردن روزه امید بدنیای عدل و داد آینده حس مقاومت و جنبش را در افراد بوجود می‌آورد ، و از خاموش شدن مشعل انتقام که در سینه مظلومان برافروخته شده است و تند باد یأس و نومیدی با آن بازی میکند جلوگیری می‌نماید .
آری این شعور باطنی آمیخته با اعتقاد دینی ثابت میکند که در

روزگار آینده عدالت این توانائی را خواهد داشت که با یک جهانی مآل مال از ستم روبرو شود و ارکان بیداد را منهدم سازد و دنیائی را از نو بنا کند، و هر اندازه ظلم و جنایت در اقطار جهان نیرومند گردد و بسر مقدرات و سرنوشتها مسلط شود آخر الامر باید روزی منهزم گردد، زیرا ستم یک موجود غیرطبیعی و نابودی آن حتمی است، هر چند توانا باشد این باور یقینی بهر فرد ستمدیده و بهر ملت مظلومی این آرمان و آرزو را تقدیم میکند که کی شود: آن هنگام که برای ایجاد دگرگونی و تجدید بنای جهان توانائی حاصل گردد با اینکه بر قش فکر "مهدی" در مغزهای بشر برپیدایش اسلام سبقت داشت، باید گفت نقش اسلام در تحول اینگونه تفکر بسیار فوق العاده بوده است، زیرا اسلام پندار انسانها را باینکه روزگاری یک نیروی عادلانه مجهول که هیچگونه از خصوصیاتش معلوم نیست ظلم را از صفحه گیتی ریشه کن میسازد از چهره تصور یک موضوع فقط غیبی بصورت یک باور صددرصد در مورد یک موجود واقعی رسانده ملکوتی که تمام مشخصاتش شناخته شده است درآورد، و افراد از توجه به یک موجود نجات بخش آینده به توجه و دقت در یک موجود حاضر منتقل شدند، که خود او هم با سایر مردم برای پیش آمد موقعیت جهت ایجاد یک دگرگونی عمیق در سطح دنیا دقیقه شماری میکند، و بر عموم وسایل پیش آورد آن فرصت در طول زمان خود او هم ناظر است.

اسلام مهدی (ع) را یک حقیقت فکری که هنوز باید بعد

در عالم یافت شود معرفی نمیکند، و او را بعنوان یک حقیقت نامعلوم که

هنوز باید بعد از این درجهان صورت وقوع بخود بگیرد وعده نمیدهد ، بلکه او را یک حقیقت واقعی موجود و بایدار وزندهای معرفی میکند که در هرآن انتظار انقلابش را داریم ، و مهدی اسلام (ع) انسان معینی است که در کنار ما با تمام وجودش (گوشت و خونس) زندگی میکند و برای ما در همه این دردها ، غصهها و آتش ناختم و تازهای ستمگران و جنایت جنحه پیشگان و سوز و گداز رنجش دردمندان که در صفحه خاک از دور و نزدیک ظاهر میشود میسوزد ، و خود او هم در انتظار آن لحظهای است که بتواند دستش را بسوی هر ستمدیده محروم غممنده دراز کند و ریشه ستمگران را از بیخ و بن بکند .

منتهی بنا است که این رهبر ایدآل خودش را بمردم معرفی نکند و با اینکه در همین جوامع بسر میبرد ، پرده از راز وجودش بر ندارد ، و همچنان با دیگران منتظر بماند تا آن روز موعود که خدا بخواهد و حرکت جهانی خود را آغاز فرماید .

پربندیهی است این ایدئولوژی اسلامی با این ترتیبی که بیان شد آن فاصله نهانی را که بین تمام مظلومین جهان و آن نجات بخش آینده است نزدیکتر میسازد و در عالم شعور باطن آن پلی که ستمدیدگان جهان بین خود و آن انتقام گیرنده آسمانی احساس میکنند کوتاهتر جلوه میدهد هرچند مدت انتظار طول بکشد .

در هر حال اعتقاد بوجود مهدی (ع) باین شکل که اسلام بی ریزی کرده است که هم اکنون وی یک انسان زندهای است که همچون ما زندگی

میکنند و همانند ما انتظار آن روز را میکشد. این ایمان اندیشه عسدم پذیرش ستم را بطور مطلق و همیشگی - که سبب آن مهدی است - آنچنان بها می بخشد، که این فکر را در سیمای درخشنده آن بزرگ رهبر ضد ستم آینده مجسم می بینیم، آن رهبری که بزودی ظاهر میشود و پیمان با هیچ ستمگری برعهده او نیست، و در تمام طول عمر منقاد ظلم و جنایتی نشده است.

ایمان باو ایمان بعدم پذیرش ستم و گنوع همگامی با او می باشد. روی این حساب در اخبار و احادیث انتظار فرج مورد توصیه قرار گرفته است، زیرا انتظار فرج مهدی (ع) خود بزرگترین عاملی است که ایمان اندیشه سازنده را تقویت میکند و ملت منتظر خود را متصل به رهبری می بیند که نابود کننده ستم است، و لذا فکر نابودی ستم در مغز آن ملت زنده میشود، و همواره در چهره تیره بیداد نیستی و انعدام را می بینند، و البته ایجاد این اندیشه و این ارتباط وجدانی بین مظلوم و منتقم منتظر در صورتی امکان پذیر است که ما "مهدی" را در یک انسان زنده همزمان خود متجسد بدانیم.

آری، این اعتقاد به زنده بودن مهدی (ع) سوای این اندیشه فکر توانای دیگری هم در ما پدید می آورد، زیرا وقتی انسان مظلوم احساس کرد که رهبر و قائد انتقام گیرنده فعلاً ناظر بر احوال او است، محرومیتها و ناکامیها و دردها و شکنجههای او را می بیند، و در غم و اندوه و پریشانی با او شرکت دارد، زیرا با او زندگی میکند، خود این

بندار موجب تسلی و آرامش خاطر وی میگردد ، و تلخی های محرومیت و ستم را تا اندازه ای تخفیف می دهد .

ولی متأسفانه در این زمان سخن از مهدی (ع) زنده موجب شده است که عده ای از افراد که تصور وجود انسانی جنبی در حال حاضر برایشان خیلی دشوار است ، اصل مسئله و ایدئولوژی مهدی (ع) را انکار کنند و فکر اصلاح آینده جهان با یک قدرت آسمانی از مغز آنها رخت بربندد .

آنان می پرسند :

اگر مهدی نجات بخش تنها عبارت از یک انسان زنده ای باشد که دهها قرن است در جهان زندگی میکند و بعد از این هم شاید چندین قرن دیگر زنده باشد ، چگونه میتوان باور کرد که انسانی دارای این عمر طولانی باشد و برخلاف قوانین طبیعی جهان اینهمه در دنیا عمر کند ؟

ثانیاً - چه اصراری است که خدا انسانی را از دهها قرن گذشته تا چند قرن آینده برای اصلاح جهانی زنده نگه بدارد ؟ آیا برای خدا امکان نداشت هنگامیکه جهان آمادگی کامل برای یک اصلاح صددرصد پیدا کند همان زمان این فرد ویژه را بدنیا آورد و با یک طرز طبیعی رشد کند و این قدرت را باو بدهد که بتواند زمین را از عدل و داد مالا مال سازد ؟ چرا مجبور شد برای وجود این شخص اینهمه قوانین طبیعی و تکوینی جهان را بهم بزند ؟ و موضوع محالی را مرتکب گردد ؟ و نیز اشکال می کنند : در صورتیکه مهدی (ع) عبارتست از انسانی که در سال ۲۵۶ هجری

قمری متولد شده و پدرش در سال ۲۶۰ رحلت فرموده است و در این سن زمان آنجناب چهار یا پنج سال بیشتر عمر نداشته و در این سن کوتاه روی موازین و مبانی عادی این آمادگی برای وی نبوده است که دست پرورشی کاملی همچون پدرش او را برای یک قیادت و رهبری چند هزار ساله و آخر الامر برای ایجاد یک دگرگونی عظیم جهانی تربیت کند ، این آمادگی از نظر فکری و علمی و دینی در چه هنگام برای او حاصل شده است؟

و نیز می پرسند: در صورتیکه این قائد بزرگ بیک قدرت آسمانی فوق العاده مجهز است که هرگاه قیام کند ، نیرومندترین توانائی ها در برابرش معدوم و نیست شدنی است ، با اینکه این همه مفاسد و جنایات و جرائم در طول این اعصار و قرون در بین ملل و جوامع اسلامی مشاهده میکنند ، پس چرا قدم در میدان نهضت نمی گذارد که این مفاسد و خرابی ها را از بیخ و بن بکند و افلا چند قرن زودتر کره خاک در تحت حکومت عدل اجتماعی قرار بگیرد؟

و نیز با این شبهه درگیرند: برفرض اینکه بگوئیم وجود چنین انسانی و چنین اصلاحی امکان پذیر است ، آیا میتوان به مجرد اینکسه امکان حقیقتی فرض شد اصلاً "بآن حقیقت بدون دلیل عقلی و شرعی ایمان آورد؟ و تنها از نظر استدلال برآن به چند حدیث و روایتی که از پیغمبر (ص) نقل شده اکتفا کرد؟

و نیز این مطلب برایشان غیرقابل تصور است: که چگونه امکان

دارد یک فرد بتنهائی ناگهان بتواند این دگرگونی عظیم را در سطح تمام ملل و جوامع دنیا ایجاد کند؟

زیرا فرد هرچه بزرگ باشد نمیتواند تاریخ را بسازد، چگونگی حرکت تاریخ بر اثر پیش آمد یک سلسله مقدمات نهانی و برمدار حسل و فصل یک سلسله درگیری های اجتماعی بوجود می آید، منتهی فرد برجسته مورد انتخاب گردش و سیر تاریخ قرار می گیرد که مقتضیات آن بدست او اجراء شود.

و این افراد نیز می گویند: از چه راهی این فرد با این همه قدرتهای بیدادگری و استعمارپیشه‌ای که در عمق همه ملتها نفوذ کرده و بطور همیشگی مالک هستی همه جمعتهای جهان گشته‌اند مبارزه می کند، و همه این توانائی های علمی و سیاسی و نظامی را به رنگ خاک و خاکستر درمی آورد و کلیه آثار ستم و تجاوز را برباد می دهد؟ این موضوع با کدام قدرت و توانائی این فرد عملی خواهد شد؟

نکته قابل توجه در اینجا اینست که این استبعادات و اشکالاتی که در مغزهای منکرین مهدی (ع) بروز می کند و آن را برسر زبانها می آورند و اطراف آن سرو صدا راه می اندازند: این شبهات محصول یک پژوهش فکری تنها نیست، بلکه این ایرادات دارای یک منشاء روانی نیز هست، و آن هیبت و عظمتی است که از فساد و ظلم و جنایت در نظر اینان جلوه کرده است، و نومیدی و یاسی که از تغییر و دگرگونی انسان را فرا گرفته است.

آری، این افراد ستم و ستمگر، استعمار و استعمارگر را خیل‌سی قوی می‌بینند و قدرت بیداد آنچنان چشمشان را پر کرده که نمی‌توانند روز نابودی آنرا تصور کنند، و لذا آنچه بعنوان نوید نابودی ستم و فساد می‌شنوند حاضر نیستند بپذیرند و همین ابهت جنایت و فساد موجب شده است که این اشکالات و استبعادات در مورد اصلاح آینسده و حکومت عدل آتیه جهان در مغز اینان پرورش پیدا کند، و در نتیجه پشت پا باین ایدئولوژی مقدس بزنند.

در اینجا ما پرسشها و ایرادات فوق را بمقدار گنجایش این چند ورق مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مهدی و طول عمر؛

این اولین پرسشی است که منکرین مهدی (ع) بعنوان یسک استبعاد غیر قابل تصور می گویند؛ چگونه ممکن است یک انسان چند قرن در عالم زندگی کند؟ اگر بگوئیم رهبر دگرگون کننده آینده جهان هسم اوست که در سال ۲۵۶ هجری قمری متولد شده و هم اکنون بیش از یکهزار و یکصد و چهل سال از عمرش می گذرد، در این صورت قائل شده ایم که یک فرد بشر چهارده برابر عمر معمولی دیگران در دنیا زندگی کرده است، آیا این موضوع قابل تصور است که یک فرد تاکنون چهار ده برابر یسک انسان معمولی از هنگامی که از مادر متولد می شود تا دوران پیری و سرگ در دنیا عمر کرده و هنوز هم برای زندگی کردن در یکدوران نامعلوم آمادگی داشته باشد؟

پاسخ: هنگامی که سخن از امکان حقیقی بمیان می آید، ایس

امکان در سه بعد قابل تقسیم است:

۱- امکان عملی

۲- امکان علمی

۳- امکان فلسفی و منطقی

امکان عملی: عبارت است از اینکه تحقق موضوعی از نظر علمی

و طبیعی ممکن باشد و آن موضوع هم در خارج محقق شود ، مثلاً " مسافرت به کره ماه در این زمان یک ممکن عملی است ، بر طبق موازین علمی در نتیجه پیشرفت صنعت امکان دارد انسانی از روی کره زمین حرکت کند و در کره ماه بنشیند ، و این موضوع در دنیا هم عملی شده است ، یا مثلاً " چرخش در اطراف کره زمین و یا در عمق اقیانوسها فرورفتن در جهان نمونه‌های عملی و اجرایی دارد و اتفاق افتاده است ، این گونه موضوعات را ممکن عملی می‌نامند .

امکان علمی : عبارت است از اینکه موضوعی طبق فورمولهای علمی ممکن باشد ولی در خارج دارای مصداق عملی نباشد مثلاً " مسافرت بکره مریخ از نظر یک سلسله محاسبات تجربی و برطبق فورمولهای علمی مانعی از تحقق آن وجود ندارد و علت اینکه تاکنون نتوانسته‌اند بکره مریخ بروند بخاطر این است که مشکلات صعود به مریخ هنوز بوسیله ابزار علمی و صنعتی حل نشده است ، و امکان دارد روزی این مشکلات حل شود و این برنامه مورد اجراء قرار گیرد . اما برخلاف مثلاً " صعود بقرص خورشید که این مطلب نه در عالم اتفاق افتاده و نه هم از نظر علمی امکان پذیر است ، زیرا از نظر محاسبات علمی فعلاً " امکان تهیه ابزار و پوششی که بتواند در برابر حرارت سطح خورشید مقاومت کند و در گرمای شش هزار درجه بصورت مایع و یا گاز مبدل نگردد ، نیست .

امکان فلسفی و منطقی : عبارت است از حقیقتی که وجود آن در دنیا محال نباشد ، هر موضوعی که تحقق آن طبق قوانین عقلی سابق

بر تجربه محال بنظر نرسد آن را ممکن فلسفی می گویند .
 مثلاً تقسیم سه برتقال بطور مساوی بدو قسمت بشود اینک هیج
 یک از این سه برتقال نصف نشود یک موضوع محالی است و آن را غیرممکن
 فلسفی می نامند ، زیرا عدد سه عدد فرد است و تقسیم به دو زوج است ،
 اگر عدد سه تقسیم به دو شود بدون کسر مثل اینست که بگوئیم یک عدد
 در عین حالیکه زوج است فرد است و در عین حالی که فرد است زوج
 است ، و این از نظر قوانین فلسفی محال می باشد ، زیرا بین عدد زوج و
 عدد فرد تناقض است ، و جمع متناقضین محال است ، پس تقسیم سه
 برتقال به دو قسمت مساوی بدون نصف کردن یکی از آن ها غیر ممکن فلسفی
 است ، ولی داخل شدن انسان در آتش و نسوختن بدن او غیرممکن فلسفی
 نیست ، بلکه از نظر قوانین منطقی و فلسفی ممکن است ، زیرا در عدم
 تاثیر جسمی که دارای حرارت قوی تر هست در جسمی که حرارت ندارد و یا
 حرارتش ضعیف تر است تناقضی نیست ، و این مطلب خلاف تجربه ای است
 که تاکنون برای بشر ثابت شده است که هر جسمی از نظر حرارت شدیدتر
 است در آن جسمی که از نظر حرارت ضعیف تر است تاثیر میکند ، پس
 نتیجه می گیریم که امکان منطقی دایره اش از امکان علمی وسیع تر و دایره
 امکان علمی از امکان عملی پهناورتر است ، و دایره امکان عملی از آن دو
 نوع امکان تنگ تر است .

و تردیدی نیست در اینکه امتداد عمر یک انسان تا هزاران سال
 از نظر امکان فلسفی یک موضوع ثابتی است ، زیرا این مطلب مستلزم یک

علمی دانشمندان در این مورد مختلف است، عده‌ای فرسودگی بدن را این چنین تفسیر می‌کنند: که پیری و فرتونی اعضا، محصول بهم خوردن نظم کامل بدن از نظر رسیدن مواد غذایی و تولید مثل سلول است، یا در نتیجه تاثیرات سمی و میکربی در اوضاع و احوال جسم این فرسودگی بانسان دست میدهد که در نتیجه او را به چنگال مرگ دچار میکند.

بنابراین نظر طول عمر انسان از نظر علمی یک موضوع ممکن است زیرا اگر فرض کنیم در تمام طول مدت زندگی سلولها و بافتها از تاثیرات خارجی از نظر استهلاکات جسمی و نفوذ میکربها و سموم حفظ شود، و غذای سالم و کامل ببدن برسد، روی این مبنا هیچ‌گاه نباید پیری و فرسودگی بوجود بیاید، و روی این قانون طبیعی مرگ هم نباید او را بکام بکشد، زیرا مرگ مفهومی جز از کار افتادن اعضا و جوارح و فرسوده شدن قوای بدن ندارد.

اگر از این نظریه صرفنظر کنیم و بگوئیم پیری معلول حوادث و آفات خارجی نیست، بلکه یک سیر طبیعی بدن انسان است که خواه و ناخواه در یک سنین از عمر بریدن عارض می‌شود و به مرگ منتهی می‌گردد.

بنابراین عقیده: هیچ دلیلی نداریم که این قانون طبیعی قابل نقض نیست، زیرا خود ما در وضع افرادی که با آنها سر و کار داریم مشاهده می‌کنیم و تجربیات علمی دانشمندان هم این مطلب را ثابت کرده است: که پیری دارای یک زمان معین و فصل خاصی نیست، برای

بعضی ها ناگهان حادث میشود و بطور دفعی قیافه شاداب و با نشاطشان به پوست برجین و چروک و منظره وخیم پیری مبدل می گردد ، و در بعضی افراد این حالت تدریجا بوجود می آید ، به برخی در سنین بالا عارضه پیری دست می دهد ، و پاره های اشخاص در سنین پائین چهره پیری بخود می گیرند ، این اختلاف و تفاوت از نظر عروض پیری حاکی از اینست که : برفرض اینکه ما قائل شدیم پیری و فرسودگی یک قانون طبیعی است یک قانون طبیعی قابل نقض است ، که امکان دارد با وسایل و استعمال داروها و اجرای فورمولهائی این قانون طبیعی را بهم زد ، همچنانکه این مسئله را دانشمندان در مورد جانوران پیاده کرده اند .

پس در هر حال امتداد عمر انسان از نظر علمی یک موضوع ممکن است ، زیرا برفرض اینکه بگوئیم پیری و مرگ برای بدن یک قانون طبیعی است بوسیله اجرای یک سلسله وسایل و برنامه های علمی امکان دارد این قانون طبیعی نقض شود اگر چه در دنیای امروز هنوز اجرای این برنامه های علمی نتیجه مشهودی در مورد انسان بیمار نیاورده است ، ولو در مورد بعضی از موجودات زنده این تجربه علمی پیاده شده خلاصه از نظر علمی (چه اینکه بگوئیم پیری و مرگ یک قانون طبیعی است که باید در مورد بدن انسان اجراء شود و چه اینکه بگوئیم پیری و مرگ نتیجه ناسالم بودن مواد غذایی بدن و تاثیرات خارجی آفات و سموم در بدن است) در هر حال ثابت شد که امتداد عمر انسان تا هزاران سال امکان دارد ، اگر چه از نظر عملی هنوز امکان این مطلب به ثبوت نرسیده است ، ولی شاید نیروی

علم درآیند نزدیک بتواند این موضوع را عملاً در مورد افراد انسان هم پیاده کند، و همینکه علم در صدد اجرای این حقیقت است، بزرگترین دلیل امکان این مطلب می باشد.

روی این حساب باین نتیجه رسیدیم که طول عمر "مهدی" قابل استبعاد نیست و نمی توان آنرا یک مطلب غیرقابل تحملی برای مغز و فکر خود بحساب آورد.

البته ممکن است بگوئیم: در اینجا یک اشکال باقی می ماند و آن اینکه موضوعی که دنیای علم با همه تلاش و تجربه و در دست داشتن تکنیک هنوز نتوانسته در مورد یک انسان پیاده کند (اگر چه از نظر علمی امکانش قابل تصور است) چطور از هزار سال گذشته این مطلب در مورد مهدی (ع) اجراء شده و او توانسته تا چندین قرن با حفظ ثادایی و نشاط جوانی زندگی خود را ادامه دهد؟ و این مثل اینست که شخصی بیماری سرطان را معالجه کند، در صورتی که هنوز سیر علمی بکشف داروی آن نائل نشده است.

برگشت این اشکال به نکته ای است، و آن اینکه: مکتب مقدس اسلام که چنین فردی را با این عمر بما معرفی میکند چگونه بر پیشرفت علم در این مورد سبقت گرفته است؟ و به عبارت دیگر قبل از اینکه دانش پیشرفت کرده بشر بتواند انسان هزار ساله بدنیا معرفی کند، چگونه مکتب اسلام انسان ۱۱۴۲ ساله بدنیا معرفی میکند؟

پاسخ: تنها این یک مورد نیست که اسلام در مقام تحویل نمونه

بر پیشرفت علم سبقت گرفته است ، مگر نه اینست که در اسلام و احکام و مقررات بسیاری وضع شده که دنیای بشریت به اسرار آنها پی نبرده است تا بعد از هزاران سال که علم ترقی کرده؟ و اسرار احکام اسلامی را در هزار سال گذشته توانسته بفهمد؟ بسیاری از حقایق علمی را قرآن در هزار سال قبل از پیدایش علم و تکنیک جدید کشف کرده و در دسترس بشرها گذارده است .

اسرار جنین شناسی که در قرآن از آن پرده برداری شده قرن های متمادی پیش از بوجود آمدن میکروسکپ های ذره بینی و تجربه های علمی در اختیار انسان ها قرار گرفته است آیا نه اینست که رسالت آسمانی اسلام رهوز شگفت انگیزی از کرات آسمانی و موجودات فضائی را در زمانی که بفکر بزرگترین انسان های کره زمین خطور نمی کرده کشف فرموده است ، و پس از قرن های متمادی علم آمده و نظریات اسلام را در مورد آن حقایق تأیید کرده است ، و ممکن است در آینده که علم پیشرفت بیشتری پیدا کند بسیاری از حقایق دانسته شود که اسلام عزیز قرن ها پیش از آن پرده برداشته است . (اعلام به جمعیت های منکر مهدی (ع) که خود را با اسلام و قرآن نسبت می دهند :)

این قرآن است که با کمال صراحت موضوع معراج پیغمبر (ص) و سیر یک شبه آنحضرت را از مسجد الحرام به بیت المقدس عنوان می کند ، آیا این حرکت سریع پیغمبر (ص) بر پیشرفت علم نسبت باجرای ایسن برنامه سبقت نگرفته است؟ همان خدائی که قوانین طبیعت را در استخدام

بیغمبر (ص) خود درآورده که او نیمه شب فرسنگها راه به پیماید ، پیش از آنکه علم بتواند آن قوانین طبیعی را استخدام کند ، همان خدا نیروهای طبیعی را در استخدام مهدی (ع) قرار داده که بتواند زندگی خود را تا هزاران سال ادامه دهد ، پیش از آنکه علم بتواند چنین برنامه‌ای برای عموم انسانها اجراء نماید .

آری ، این عمر طولانی که خدا در اختیار نجات بخش منتظر قرار داده است شاید بزودی بطور عادی در اختیار خیلی از انسانها با فعالیت علم و پیشرفت دانش قرار گیرد ، ولی نکته قابل توجه اینجا است : این موجود بزرگ و ارزنده آسمانی که برای ایجاد یک دگرگونی عظیم در سطح جهان آماده شده که از روز اول عمر بشریت این دگرگونی بزرگ تا کنون سابقه نداشته است و او می‌خواهد یک تحول و تغییر در همه اقطار دنیا بوجود بیاورد که ترسیمش در افکار کوچک خیلی مشکل است بعیند نیست خود او هم یک انسان عادی و معمولی نباشد .

او . که میخواهد با بکار انداختن قدرت وجودیش همه قدرت‌ها و توانائی‌های مادی و ماده پرستی را درهم بگوید ، مسلم این توانائی هم دارد که بتواند در برابر همه آفات و حوادث و عواملی که موجب فرتوتی و ناتوانی جسم و احیاناً از کار افتادن بدن و مرگ میشود مقاومت کند و جسم و بدن خود را تا هزاران سال یک نواخت و قوی و شاداب نگه دارد ، و مسلم آنگاه که مغز ایجاد یک چنین دگرگونی بزرگ را در حسد قدرت و توانائی مهدی (ع) تجویز کند و بپذیرد مسلم ادامه عمر و طول

زندگی او را در طی هزارها سال خواهد پذیرفت، چون آن مطلب خیلی مهم‌تر از نکته طول عمر است.

خلاصه مطلب: زندگی بشر در ابتدا ناظر یک موجود سازنده بوده است که او نیز بیش از هزار سال در دنیا عمرش ادامه داشته و او: "نوح" که نهد و پنجاه سال مردم را به توحید و عدل و انسانیت دعوت کرد، هدایت او را نپذیرفتند و با ایجاد یک طوفان بکلی سلسله نژاد بشری بهم خورد، و او پس از طوفان اجتماع بشری را شروع کرد، و نژاد انسان را برپایه توحید و عدل و تمدن بنا نمود، در سرنوشت آینده هم انسان ناظر یک دگرگون‌کننده‌بزرگ خواهد بود که او هم بیش از هزار سال است با این مردم بسر میبرد و همه آلودگی‌ها و انحرافات و ماده پرستی‌های مردم را می‌بیند و آخرالامر با یک دگرگونی جهانی دنیا را عوض خواهد کرد.

چطور میشود: نوح را که حداقل هزار سال (و ده برابر عمرهای عادی) زندگی‌اش ادامه پیدا کرد قبول داشته باشیم، اما مهدی (ع) و طول عمر او را نپذیریم؟

معجزه و طول عمر

گذشته از تمام اینها برفرض اینکه بگوئیم اصلاً طول عمر از نظر علمی هم امکان پذیر نیست و موضوع پیری و فرسودگی یک قانون طبیعی مسلم و اجتناب ناپذیری است؛ که خواه و ناخواه پس از سپری شدن مدتی کوتاه از عمر بر بدن عارض میشود و برای هیچ زمان در آینده هم پیشش نخواهد آمد که علم بتواند این قانون طبیعی را برهم بزند.

بنابراین پندار هم باز ما ادعا می‌کنیم که طول عمر مهدی (ع) قابل قبول است، زیرا در این صورت امتداد زندگی نوح و مهدی (ع) در هزاران سال بمنزله یک معجزه‌ای است که قانون طبیعی خلقت را در این مورد خاص تعطیل ساخته است، و نمونه آن هم در گذشته بسیار اتفاساق افتاده که خداوند با یک عنایت خاص ربوبی خود در مقام حفاظت از یک وجود مقدس رهبر و پیامبر که بمنظور نجات بخشی و سازندگی انسانها او را نازل فرموده است بسیاری از مقررات طبیعت را از کار انداخته است، آیا مسئله امتداد عمر یک انسان از نظر تعطیل قانون طبیعت مهم تر است یا تاثیر نکردن آتش سوزان در گوشت و پوست یک بشر؟ قانون مسلم طبیعت براین جاری است؛ هرگاه یک شیئی که از نظر حرارت ضعیف تر

است یا اصلاً حرارت ندارد در مجاورت آتش سوزان و جسمی که از نظر حرارت قوی‌تر است قرار بگیرد، حرارت این جسم داغ در آن اثر میکند، و هنگامی که بنا است خدا یک وجود مقدس را بخاطر بنیان گذاری اساس توحید در علم حفظ کند این قانون طبیعت را از کار می‌اندازد، ابراهیم را در دریای آتش سوزان پرتاب میکنند و با یک خطاب غیبی حسیق: "یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيْمَ" - ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش - این قانون طبیعت ملغی میگردد، و ابراهیم از لابلای خروارها آتش که بصورت گل و ریحان درآمدہ است صحیح و سالم خارج میشود، یا در مورد حفظ جان موسی (ع) برخلاف قانون طبیعت دریا شکفته میشود، یا در خصوص عیسی (ع) هنگامیکه قبیله رومان برای جلب عیسی (ع) و کشتار وی باو هجوم آورده بودند برخلاف قانون طبیعت دیگری با عیسی (ع) در نظر آنها مشتبه شد و مسیح (ع) با آسمان صعود کرد، و یا در مورد حفظ جان رسول الله (ص) پیغمبر گرامی اسلام در نیمه شب از میان جمعیت شمشیر دارانی که بقصد کشتار آنحضرت بدرب‌خانه‌اش اجتماع کرده بودند می‌گذرد، و برخلاف قانون طبیعت آنها اورانمی بینند، و صدها مورد دیگر که در مقام حفاظت جان شخصیت‌های آسمانی قوانین طبیعی از کار افتاده و ملغی شده‌اند، و در آیات قرآن و نصوص اسلامی این موارد جزء عقاید ضروری مسلمین بحساب می‌آید، پس باید قانون

پیری و فرسودگی را هم که از مقررات تکوینی است در مورد قاعد منتظر از همین قبیل بدانیم ، بلکه ممکن است اصلاً خود این مطلب را یک قاعده کلی فرض کنیم ، که برنامه خلقت و آفرینش حق براین جاری است که هرگاه خدا اراده کند ؛ زندگی یک شخصیت آسمانی و یک حجت خدائی بسرای انجام یک تحول بزرگ و یک سازندگی در سطح نژاد انسان ادامه داشته باشد ، در مقام حفظ جان او قوانین طبیعی و حوادث و آفاتی که با بقا او منافات داشته باشند از کار می افتند و بدون اثر خواهند شد ، و برعکس هرگاه که یک شخصیت ملکوتی مأموریت خود را انجام داد و نقش خود را در سازندگی ایفاء کرد ، در آن هنگام محکوم قوانین طبیعت است که با پیش آمد یک حادثه و یا یک جریان طبیعی از دنیا می رود و یا شهید میگردد .

بنابراین مطلب در اینجا پرسشی پیش می آید ؛ و آن اینکه وقتی موضوعی بعنوان یک قانون طبیعی در عالم خلقت محقق شد ، اجرای آن ضروری است و تخلف از آن امکان ندارد ، چطور می شود ما بگوئیم ؛ قوانین طبیعی در مواردی بهم می خورد و علاقه ضروری بین علتها و معلولها از هم گسیخته میگردد؟ این برخلاف تجربه علمی است که موفق بکشف این قانون طبیعت شده است .

این یک ادعائی است که با علم سازش ندارد .

پاسخ ؛ گذشته از اینکه بعقیده خدا پرستان و مسلمانان اراده بروردگار همواره بر قوانین طبیعی جهان حاکم است باید به این نکته

توجه داشت که ضرورت اجرای قوانین طبیعی از نظر علمی ثابت نشده است.

توضیح مطلب: آنچه در دنیا بعنوان قانون طبیعت شناخته شده حقایقی است که علم براساس تجربه کشف کرده است، بوسیله تجربه این حقیقت بدست آمده که هرگاه آب سرد در کنار آتش گرم قرار بگیرد گرما از آتش در آب تاثیر میکند، و آن را گرم و جوشان می‌سازد، و محصول این تجربه کشف یک قانون طبیعی است، که هرگاه آب و آتش در مجاورت یکدیگر واقع شوند جوشش و گرمی آب حاصل شدنی است، ولی علم در اینجا بین این دو مطلب (مجاورت آب و آتش و جوشان شدن آب) علاقه ضروری فرض نکرده است، که ضرورتی بین این دو موضوع برقرار باشد، زیرا ضرورت یک حالت نهانی در هر موجود است که بوسیله تجربه و علم قابل کشف نیست، لذا منطق علم روز براینست که قانون طبیعی از وجود یک علاقه ضروری بین تأثیر مؤثر و تأثر متأثر حکایت نمی‌کند، بلکه قانون طبیعی از تقارن بین این دو حاکی است، که مجاورت آب و آتش مقارن است با جوشان شدن آب، پس هرگاه معجزه‌ای پیش بیاید و این تقارن را برهم بزنند، مثلاً آب در کنار آتش قرار بگیرد و گرم نشود.

در این صورت یک موضوع ضروری را بهم نزده که محال باشد پس در حقیقت معجزه با آن مفهوم دینی که دارا هست در پرتو منطق علمی فلسفه جدید بهتر قابل قبول است، تا در پرتو منطق فلسفه قدیم، زیرا فلسفه قدیم چنین می‌پنداشت که قانون طبیعی از یک علاقه ضروری

بین خاصیت دو شیئی حکایت میکند ، معنای این علاقه ضروری اینست که الغاء مؤثر از اثر یا مقاومت موجود متأثر از نظر عدم پذیرش اثر محسوس است ، مثلاً " محال است که آتش از سوزندگی بیافتد ، یا آب در مجاورت آتش حرارت نپذیرد ، ولی این علاقه بین اثر مؤثر و تأثر متأثر در منطق فلسفه روز به قانون اقتراان مبدل شده است ، که میگویند : این دو با هم مقارن اند نه اینکه بین این دو ضرورتی باشد .

اما بنابر منطق استقرائی که بحث مفصل آن را در کتاب "الاسس المنطقیه" مشروحا" بررسی کرده ایم ، در خصوص این مسئله نظریه ما با مکتب فلسفه جدید در یک جهت توافق دارد و در یک جهت با آن مخالف میباشد .

تا اینجا که فلسفه جدید معتقد است " مقارن بودن دو شیئی با یکدیگر در موارد مکرر موجب اثبات ضرورت و علیت بین آن دو نیست " ما موافقیم ، ولی نکتهای که ما اینجا میگوئیم اینست که بین همه موارد تقارن یک جهت مشترکی وجود دارد ، مثلاً " همه آتشیهای دنیا در همه مکانها و همه زمانها سوزنده است ، اگر بین آتشیها و سوختن اجسام صرفاً" یک تقارن محض وجود داشته باشد به این معنی که همه سوختنها که بوسیله آتشیها انجام میگردد بر اثر یک تصادف و اتفاق اقتراانی باشند ، باید در بعضی از موارد این تقارن تخلف بپذیرد ، و بعضی از اوقسات برخی از آتشیها نسوزانند ، پس در همه آتشیها و همه سوختنها سوی این تقارن یک جهت مشترکی هم موجود است ، که در همه وقت همه آتشیها

می سوزانند ، و در صورتیکه ثابت نشده آن جهت مشترک علیت و ضرورت است ، احتمال می رود آن جهت یک نوع حکمت خدائی باشد که موجب شده اراده پروردگار براین تعلق بگیرد که همه آتشها با سوختن مقارن باشند ، و در بعضی از موارد آن حکمت اقتضا می کند که آتش با سوختن مقارن نشود ، و آنجا است که اراده خدا هم به مقتضای همین حکمت تعلق می گیرد ، و معجزه پدید می آید .

نقش طول عمر مهدی (ع) در ایجاد دگرگونی جهان

دومین پرسشی که در افکار خلجان دارد اینست که: انگیزه خدا در اینکه یک انسان را این همه زنده نگه بدارد و بخاطر زنده بودن او در قرون متمادی بسیار از قوانین طبیعت را تعطیل کند، چیست؟ چه مانعی داشت که در همان هنگام معهود که بنا است دگرگونی جهانی و تحسول عالمگیر در جهان برپا شود قهرمان این دگرگونی را در همان زمان بیافریند و این شخصیت فوق العاده از افراد همان زمان باشد؟ و عبارت دیگر: فایده این عمر دراز و این غیبت طولانی چیست و اجراء این برنامه چه حکمت داشته؟

بسیاری از مردم که این گونه پرسشها را مطرح میکنند بسر ای شنیدن یک پاسخ مذهبی مبتنی بر عقاید غیبی آمادگی ندارند، البته ما ایمان داریم به اینکه ائمه دوازدهگانه یک سلسله رهبران بی نظیری هستند که قابل تعویض و تبدیل نیستند و برای این مقام ساخته شدهاند و هیچ فرد دیگر در هیچ زمانی نمیتواند نقش آنها را ایفا کند، ولی اشخاصی که این قبیل مطالب را سؤال میکنند غالباً در مقام پاسخ توقع دارند مطلب را صرفاً از نظر فلسفههای اجتماعی در پرتو یک سلسله حقایق محسوس

علمی پاسخ بشنوند، و لذا در مقام جواب بطور موقت از آنچه که نسبت به شخصیت امامان دوازده‌گانه ایمان داریم و خصایصی که در آنها معتقدیم صرف نظر میکنیم، و با قطع نظر از مجموعه آن عقاید این پرسش را اینگونه مطرح می‌نمائیم:

آیا ممکن است گفته شود: که این طول عمر و زندگی دراز در ایجاد تحول و دگرگونی عظیمی که فائد ذخیره شده جهان می‌خواهد انجام دهد (برحسب آنچه تاکنون در تحولات و دگرگونیهای دنیا به تجربه رسیده است) موثر است؟ و این طول عمر بیشتر و بهتر می‌تواند این انقلاب و تغییر را در مرحله اجراء قرار دهد؟

پاسخ: آری. به علی، از جمله: اینکه ایجاد این دگرگونی بزرگ و این تغییر و تحول عظیم نیازمند بیک قهرمان مجری هست، که از نظر حجم فکری فوق‌العاده بزرگ باشد بطوریکه بتواند بر تمام شئون اجتماعی و سیاسی آن جهانی که می‌خواهد آنرا عوض کند مسلط بشود. مسلم اگر بنا شد وجود آن قهرمان دگرگون کننده همچون نقطه ثابتی بر روی یک خط طولانی جوامع انسانی سیر کند از نظر نیروی نفسانی آن توانائی را خواهد داشت که بتواند در برابر تمام شئون اجتماع انسانی بایستد و برضد مسیر آن حرکت را شروع کند و به پیروزی هم نائل شود. مسلم است که باید حجم فکری آن بزرگ اندیشه‌ای که در مقام اجراء تحول در سرتاسر عالم بشری است از حجم آن جهانی که می‌خواهد آن را دگرگون کند بزرگتر باشد.

جهان هراندازه از نظر کیان اجتماعی و شئون سیاسی بزرگ باشد، نهضت در برابر آن کیانات و شئون نیازمند به فکری بزرگتر از این دنیا است. و چون رسالت آسمانی آن روز موعود اینست که جهان را عسوس کند، یعنی جهانی را که سراسر مالا مال از جور و ستم هست با تمام جهت و با کلیه شئون تغییر دهد، پس باید این تحول بوسیله موجودی انجام بپذیرد که از خود آن جهان بزرگتر باشد، و او نباید خود از موالید آن دنیا باشد، و در برتوان شئون و اجتماعات تیره ستم باری که باید آنها را بیک ملت عدل و حق تبدیل نماید نشو و نما کند، زیرا چنین فردی از خود آن دنیا کوچکتر است، چون وقتی بنا شد شخص در سایه یک محیط و شئون اجتماعی آن محیط پرورش پیدا کند، در روزگاری که او طفل بوده و آن محیط پابرجا و راسخ بوده است، او دوران طفولیت خود را می گذراند در حالیکه محیط و شئون اجتماعی آن دوران تسلط و قدرت خویش را سپری می نموده است، او در جهان چشم گشوده و جز چهره محیط و کیان های آن و اثرات و مظاهر قدرتش چیز دیگری را ندیده است، پس خواهونا خواه این انسان از محیط و شئون آن کوچکتر است، و او قدرت ایجاد تغییر و تحول عمیق در آن ندارد، برخلاف آن انسانی که پرورش یافته محیط نیست، و او صدها برابر این محیط و شئون آن را پشت سرافکنده است، مسلم آن انسانی که قبلاً" بوده در زمانی که اثری از این جامعه و شئونهاش نبوده است، و اجتماعات و قدرتهای خیلی بزرگ را دیده که قبلاً" نابود شده اند.

آری، او اجتماعات بزرگی را پشت سر افکنده در حالیکه اجتماع روز موعود دوران طفولیت خود را می گذراند است.

آری، او ناظر عمر چندین جامعه و محیط و قدرتهای محیط بوده است، از آن ابتدائی که پیش آمد مقدماتی دنیا را برای پذیرش یک سلسله شئون سیاسی و قدرتهای خاص آماده می کرده، تا آنهنگامی که آن قدرت ها و آن شئون با وسایل مخصوص روی کار می آمدند، دوران اولیسه خود را می بیمودند تا نیروی آنها ریشه میگرفت و بر همه سرنوشتها و افکار مسلط میشدند، تا آنگاه که رو به ضعف میگذارند و کم کم نابود میشدند و شئون و قدرتهای دیگری جانشین آنها می گردیدند، آن اندیشه توانائی که با یک دقت و بصیرت ویژه خود در طول هزاران سال ناظر تمام این جهات در سطح دنیا بوده است، و همه را با چشم دیده نه اینکه در لابلای ورقهای کتابهای تاریخ مطالعه کند، مسلم از نظر چنین اندیشه ای آن دنیا و آن محیطی که تصمیم دارد آن را عوض کند با همه قدرتش کوچک و ناچیز است.

آری، این موجود مقدسی که در طی هزاران سال در عالم عمر کرده و قدرت و هیبت تاریخ چند هزار ساله در وجود او و در اندیشه اش منعکس است، بخوبی میداند که این محیط و قدرتهای آن را روزی اسباب و عواملی بوجود آورده اند و با پیش آمد یک سلسله عوامل و اسباب هم روزی زایل میشود، و از آن اثری باقی نمی ماند، و روزگار زندگی اجتماعات و قدرتهای اجتماعی هر اندازه هم که طول بکشد، در برابر عمر تاریخ

جز روزگار کوتاهی بیش نیست .

شاهد براین مطلب : خداوند در سوره کهف شرح حال چند تن جوانمرد روشن اندیش را بیان میکند ، آن انسان‌هایی که از عمق جان خود با یک بینش نافذ توحید را می‌دیدند و بتمام ابعاد آن پی برده بودند ، اما در برابر یک نیروی قلدرانه زمامدار حائری قرار داشتند که بسرای تحکیم مبانی استبداد و دیکتاتوری خود آنچنان در سطح مملکت خفقان ایجاد کرده بود که نه تنها مردم نمی‌توانستند سخن از توحید بگویند ، و غیراز شمایل‌ها و تخته چوبهای بی‌جان قدرت دیگری را در هستی پرستش کنند ، بلکه از نظر اندیشه هم در کنترل بودند ، و حق نداشتند حتی درباره خدا و توحید فکر کنند .

این دسته افرادی که در خود نیروی مبارزه با این خفقان و با این بیداد و تحجر فکری که از طرف حاکم جنایت‌گر تقویت می‌شود نمی‌دیدند ، از طرفی نمی‌توانستند خود را راضی کنند که در یک چنین جامعه کثیف و مملکتی که برای آنها چهره اصطبل را بیش نداشت بسر بزنند (و مانند خیلی از انسان‌های بی‌تفاوت زمان ما فقط یک کلمه بگویند ، و آن : " بمن چه ؟")

چون چاره‌ای ندیدند تصمیم گرفتند از میان آن ملت آلوده خارج شوند ، و از ردیف آن جانوران دوپائی که با دست خود تمام سرنوشتشان را بدست درنده‌های سپرده بودند و حتی حاضر شده بودند در برابر بی‌جانان کرنش و تعظیم کنند کناره بگیرند .

از شهر بیرون آمدند و بگوشه تنهائی غار کوه پناهنده شدند (آری آنها ترجیح دادند که سنگ‌های سیاه کوه را برای خود مونس و همدم بگیرند، ولی دوشادوش موجودات استثمار زده برده و اسیر زندگی نکنند) ولی همواره در این اندیشه بودند: آیا امکان دارد روزی این حکومت طاغوتی نابود گردد؟ و این دقیانوس ستمگر که چنگال قدرتش در همه اعماق ملت و مملکت ریشه دوانده است از بین برود؟ آیا میشود هنگامی این چهره تیره کفر و ماده پرستی محیط‌روی دگرگونی بخود به‌بینند؟ خیلی در نظر آنها بعید می‌آمد که روزی بتوانند نابودی ستم و بیداد را با این همه قدرت به‌بینند.

خدا خواب را بر آنها مستولی فرمود، سیصد و نه سال در ایس غار خوابیدند سپس بیدار شدند، و قدم در صحنه زندگی اجتماع گذاردند، و مشاهده نمودند آن قدرت ستمگرانه‌ای که آنها را با همه جوانمردی و قهرمانی از وطن آواره کرده بود آنچنان نابود شده کسسه کوچکترین اثری از آن نیست، و حتی بعنوان افسانه هم کسی خاطرات آنها را نقل نمیکند، و آرزوی دیرین آنان جامه عمل پوشیده است.

تمام این برنامه را که خدا در مورد این افراد اجراء فرمود برای این بود که ظلم و ظالم در نظر آنها کوچک بشود و این جوانمردان سرنوشت آن باطلی که در نظرشان از نظر قدرت و دوام حکومت جلسوه کرده بود به‌بینند، و باطل با همه توانائیش در نظر آنان کوچک شود، پس همچنانکه این دو نگرش (۱- حکومت در عین قدرت ۲- زوال آن و

حتی نابودی اثر آن) برای اصحاب کف که باطل و کفر و ظلم در نظر آنان کوچک و بی ارزش گردد، همینطور این نگرش‌های مختلف از نظر قدرت ستم و زوال ستم در طول هزاران سال عمر و بیداری برای آن قائد منتظر این نتیجه را خواهد داشت که ستم و کفر را ناچیز به‌بیند، و در آن لحظه که قدرت ستم و جور تمام جهان را ملامت نموده است، بسیار ضعیف و ناتوان در نظر او جلوه کند، و تحول عمیق و سرتاسری در جهان بوسیله این موجود بزرگ انجام بگیرد که خود بمراتب از جهسان بزرگتر است.

علاوه بر این: زندگی در طول تاریخ چند هزار ساله یک سلسله تجربیاتی بی‌ار می‌آورد که در قیادت انقلاب موعود از نظر بی‌ریزی انقلاب برای این قائد و رهبر موثر است، زیرا این موجود ذخیره شده در طی هزاران سالی که در اجتماعات و محیط‌های گوناگون زیست میکند، در برابر یک سلسله ممارست‌هایی قرار گرفته که در دیگران می‌بیند، نقطه‌های ضعف و عوامل قدرت و موجبات خطا و روش‌های صواب را در سایرین می‌نگرد، و این بینش‌ها و نگرش‌ها برای او یک نیروی تجربی فوق‌العاده بی‌ار می‌آورد که هیچگاه بظواهر اجتماعات فریفته نمیشود، و قدرت ارزیابی پدیده‌های اجتماعی را پیدا می‌کند، و بتمام ریشه‌ها و علل پیدایش آنها با کمال تعمق می‌نگرد، و آنچنان بیدار است که در برابر نیرومندترین سیاست‌های غافلگیر نمی‌گردد.

از همه این مطالب گذشته: اجرای این دگرگونی بزرگ رسالتی

است که اسلام برعهده این قائد عالیقدر گذارده است، پس چون اجرای این برنامه یک رسالت و مأموریت اسلامی است، مجری آن باید بصدور اسلام و مصادر اسلامی بسیار نزدیک باشد، و شخصیت او برمیانی دست نخورده اسلام اولیه بطور مستقل بنیان گردد، بطوریکه آن محیط و اجتماعی که بنا است در روز موعود با آن بحنگ در او کوچکترین اثری بجسای نگذارد.

و حال اینکه اگر بنا شد این موجود مقدس در همان زمان و در داخل همان محیط و اجتماع متولد گردد، و در برتو مقتضیات آن محیط و جامعه نشو و نما کند، خواه و ناخواه از تاثیرات آن محفوظ نخواهد ماند، اگرچه در صدد تغییر آن جامعه و محیط برآید.

پس برای اینکه این شخصیت منتظر جهانیان تحت تاثیر محیطی نباشد که باید آنرا تغییر دهد، بایستی شخصیت وجودیش در یک مبنای کامل در کانون یک جامعه و محیطی که برجامعه مورد مأموریتش سبقت دارد بنیان گذاری شود و شخصیت ملکوتیش از ناحیه مبدا معارف اسلامی الهام بگیرد.

رهبری در چهره کودکی

سومین پرسشی که در پیرامون مهدی (ع) بر سر بعضی زبان ها جریان دارد اینست که: از نظر تشخیص و درک دنیای امروز چگونه ممکن است کودکی در سنین چهار سالگی و یا پنج سالگی برای مقام رهبری اجتماعی و فکری یک مکتب و ملت آمادگی داشته باشد؟ این آمادگی از کجاست؟ مگر ممکن است در طی این چهار سال و پنج سال که در فترت کودکی بسر می برده آنچنان تحت آموزش و پرورش قرار بگیرد که بتواند موقعیت قیادت اجتماعی و رهبری فکری ملتی را حیازت کند؟

پاسخ: آری. مهدی (ع) از نظر امامت و رهبری مسلمین جانشینی پدرش را بعهده گرفت، و امامت با تمام خصایص و محتویاتش از نظر قدرت فکری و روحی در یک لحظه زود رس از عمر در او وجود داشت، و اینکسه مقام رهبری اسلام و مسلمین در سنین اول عمر برعهده انسانی قرار بگیرد مخصوص او نبود بلکه پیش از او این مطلب در پدران واجداد بزرگوارش سابقه داشت، وجود مقدس امام نهم محمد بن علی الجواد علیه السلام در سن هشت سالگی بمقام امامت رسید، و وجود اقدس امام دهم امام هادی علیه السلام در سن نه سالگی مقام امامت را حیازت فرمود، و پدر

بزرگوار آنحضرت امام عسکری علیه السلام در سن ۲۲ سالگی بمقام امامت رسید، پس این موضوع در ائمه اسلام از امام جواد (ع) تا امام مهدی (ع) نمونه داشته است که در سنین اولیه عمر بمقام امامت و رهبری اسلام و مسلمین برسند، و این مطلب یک موضوع روشن و ظاهری است که نیازی به اثبات و استدلال ندارد، زیرا مقام عظمت روحی و فکری یکایک ایسین امامان (از امام نهم (ع) تا امام دوازدهم (ع)) در حد و مرز رهبری فکری و قیادت اجتماعی دنیا مورد افراد و اذعان عموم ملت اسلام بوده است و با اینکه از نظر ظاهر آنان کودک بوده‌اند و یا در سنین اول جوانی بسر میبردند، توانسته‌اند دنیای اسلام را از نظر عظمت فکری و علمی بخود متوجه سازند، و تجربه اجتماع اسلامی در مورد پدران بزرگوار مهدی (ع) بزرگترین دلیلی است که در پاسخ این پرسش می‌آید، در اینجا بسرای توضیح مطلب توجه خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب میکنیم:

۱- امامت هر امامی از اهل البیت (ع) بمنزله سلطنت موروثی نبوده است که پسر آن را از پدر وارث ببرد، مانند خلافت خلفاء فاطمیین و عباسیین بلکه پیروی مردم از یکایک آنان بر مبنای یک سلسله اصول و قواعد ملی و مذهبی بنیان شده است که باید افکار از نظر کشش هسای اعتقادی آنچنان قانع شوند که اصول و قواعدی که موجب استحقاق امامت امام است در امام (ع) به بینند، و رهبری او را بر اساس عظمت فوق العاده فکری و روحی که در او سراغ می‌گیرند بپذیرند.

۲- از صدر اسلام (از زمان خود پیغمبر ص) یک جمعیت کوچک

که در بین مجتمع اسلامی در مقام بینش فکری از همه پیشتر بودند سر مبنای آیات قرآن کریم و اعلام‌های صریح پیغمبر (ص) برای مسئله رهبری امت اسلام یک سلسله اصول و قواعدی را بنیان گذاری کردند که باید رهبر اسلام واجد تمام آن اصول باشد، و در نتیجه از نظر عظمت روحی و فکری برتر از او در دنیا موجود نباشد، این مکتب اگرچه در زمان اول اسلام از افراد کمی تشکیل شد، ولی در زمان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) جلوه و توسعه پیدا کرد، و در محدوده این اصول و قواعد که بصورت مبانی اعتقادی برای پیروان این مکتب در آمده بود آنچنان تحول فکری و علمی در مجتمع اسلامی پدید آورد که صدها نفر از فقهاء و متکلمین و مفسرین و دانشمندان در رشته‌های مختلف علوم اسلامی و بشری را در برگرفت، تا آنجا که حسن بن علی الوشا گفت من وارد مسجد کوفه شدم مشاهده کردم نهصد نفر استاد تمام میگویند: " حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ " امام صادق (ع) چنین گفت .

۳- شرایطی را که این مکتب در مقام معرفی و تعیین امام (ع) از نظر کفایت و لیاقت او برای اشغال مقام رهبری بعنوان بنیان ملی مکتب و پی اعتقادی پیروان خود در زیربنای فکری آنها قرار داده است، شرایط بسیار سنگینی است، که همه کس قدرت تحمل آنرا ندارد.

زیرا این مکتب ایمان دارد باینکه امام باید از تمام دانشمندان دنیا اعلم باشد، و لذا هرکسی نمیتواند این مقام را ادعا کند و ادعایش از نظر این مکتب پذیرفته باشد.

۴- این مکتب مقدس از ابتدای پیدایش در مقام تحکیم و اجرای مبانی ملی خود در امامت و رهبری اسلام قربانی‌های بزرگی داده است، زیرا از نظر حکومت‌های جائرانهای که در اجتماعات اسلامی روی کار می‌آمدند ایدئولوژی این مکتب را در مسئله رهبری اسلام بزرگترین خطر و دشمن خود می‌انگاشتند، و لاقلاً این حساب را می‌کردند که خود این فکر (که باید امام و رهبر دانشمندترین افراد باشد) روزگاری به تشکیل انقلابات شدید اجتماعی از نظر نابود کردن حکومت‌های ناهلانه منجر خواهد شد، لذا با تمام قدرت بطور مستمر با این مکتب مبارزه می‌کردند و در مقام ریشه کن ساختن آن پیروان و مروجین آن را می‌کشتند، و یا در زندان‌ها محبوس می‌ساختند، و صدها انسان روشن اندیش بجرم حق بینی و حق اندیشی از پیروان این مکتب مقدس در گوشه ظاموره‌ها و سلول‌های سیاه و تیره پس از سالها زجر و شکنجه جان میدادند ولی دست از این عقیده (امامت‌اهل بیت ع) برنمی‌داشتند پس این ایمان برای آنها بسیار گران تمام میشد، و انگیزه آنان در تحمل این همه شداوند و رنجش‌ها فقط اعتقاد اصیل و بی‌شائبه مذهبی‌شان بود، و تمام این شکنجه‌ها و جان دادن‌ها را در مسیر این اعتقاد بزرگترین عبادت و وسایل قرب بخدا می‌دانستند.

۵- این افرادی که از نظر این مکتب و پیروانش امام (ع) شناخته شده‌اند یک افراد کناره و دور از اجتماع نبودند که بگوئید اعتقاد شیعه نسبت بآنها صرف یک پندار بوده است، والا از کجا معلوم که انسان در عظمت فکری و علمی بالاتر از همه انسان‌ها قرار داشتند؟

آری، آنان همچون حکام و سلاطین آن زمان در کاخهای سرسبز - برافراشته در لفافه حاجب‌ها و نگهبان‌ها و اسکرته‌ها بسر نمی‌بردند، کسه از خود فقط یک هیبت پوشالی در چشم مردم جا دهند و در باطن دارای هیچ فضیلتی نباشند، بلکه در تمام دوران زندگی آنها با اجتماعات محشور بودند و همه کس از بزرگ و کوچک، عالم و جاهل، قوی و ضعیف با آنها مراوده و برخورد داشته‌اند، جز آنکه گاهی جنایات حکومت‌های زمان بین آنها و مردم بوسیله بازداشت یا تبعید جدائی می‌انداختند.

شاهد مطلب: این تعداد زیاد راویان و محدثینی هستند که از آنها مطالب و معارف اسلامی را روایت کرده‌اند، و مکانیاتی که بین آنها و مردم متداول بود، و مسافرت‌های متعددی که ائمه (ع) به نواحی مختلف مملکت اسلام انجام می‌دادند، و نمایندگانی که از علماء و دانشمندان برای رسیدگی بامور مذهبی مردم و حل مشکلات علمی و اسلامی آنان در بلاد می‌گماشتند، و رفت و آمدی که مردم از بلاد دور دست دنیا همسسه ساله در فصل حج بمدینه داشتند و بزیارت امام (ع) نائل می‌شدند.

همه اینها دلالت دارد که امامان شیعه در طول زندگی خود در اقطار دیسای آن روز با تمام طبقات مختلف از دانشمندان و غیره در مراکز اجتماعی برخورد و آمیزش داشتند، و کاملاً این نکته به ثبوت می‌رسد که آنها از تمام دانشمندان و متفکرین بزرگ جهان برترند.

۶- حکومت‌های معاصر ائمه (ع) وجود آنان و عظمت و جلیب و جذبی را که از آنها در دلها و مغزها قرار گرفته بود برای خود خطر بسیار

بزرگی احساس می‌کردند، و لذا با تمام قدرت کوشش داشتند این زعامت فکری و روحی را درهم بکوبند و در این مسیر از اجرای هرگونه قساوت و طغیان و جنایت کوتاهی نمی‌کردند تا آنگاه که در مقام حفظ موقعیت خود ناچار حملات و مظالم و جنایات را متوجه شخص امام (ع) مینمودند، و از اینکه در نتیجه این جنایت و ستم نسبت به شخص امام (ع) منفور ملت قرار گیرند و مردم از آنها رنجیده شوند و پیروان و دوستان امامان علیسه آنها بشورند، باک نداشتند.

خوانندگان عزیز اگر این نکات شگانه را که یک سلسله حقایق تاریخی غیرقابل تردید است کاملاً دقت فرمودید، در اینجا نتیجه می‌گیریم: که امامت در دوران نخستین سن در مکتب شیعه یک پدیده واقعی است و وهم و پندار نیست، زیرا وقتی از نظر ظاهر کودکی هشت ساله در برابر پیروان یک مکتب اصیل (که برای مقام امامت و رهبری اینهمه شرایط سنگین قائل است) قد علم میکند و ادعای امامت می‌نماید و اعلام میکند که او دارای عظمت و خصایص ذاتی امام است و از نظر شخصیت فکری و روحی بر همه مسلمانان امتیاز دارد و مردم هم با او می‌گروند، حتماً باید یک افق مغزی پهن‌تر و یک قدرت فوق‌العاده علمی از نظر تمکن فکری در فقه و تفسیر و کلام از خودش بروز دهد، زیرا اگر چنین نباشد نمیتواند آن مراکز ملی اسلامی را به امامت خود قانع سازد، با آنکه گفتیم که این امامان در شرایط و موقعیتهائی بودند که در دسترس عموم قرار داشتند و مغزهای متفکر همواره در اطراف آنها وجود داشت و همیشه مورد اختیارات

متفکرین جهان از مسلمان و غیرمسلمان قرار داشتند ، چگونه ممکن است در این شرایط هر بجهای ادعای امامت کند و مردم را بطرف خود دعوت نماید و خود را بصورت پرچم پیشاپیش امت اسلام قرار دهد و در دسترس عموم پیروان این مکتب باشد ، و آنها جان و هستی خود را در راه او فدا کنند ، و بخاطر گرایش به زعامت او تمام شئون زندگیشان در مخاطره قرار بگیرد و در عین حال در صدد کشف واقعیت و صداقت ادعای او برنیایند ، و از نظر شرایط سنگین رهبری در این مکتب بکلی او را مورد اعتبار قرار ندهند؟

و یا اینکه آیا امکان دارد یک کودک ادعای فضیلت و امتیاز فکری و علمی بر همه دانشمندان و متفکرین جهان بکند ، درحالیکه از نظر فکر و دانش کودکی بیش نباشد ، و در تمام این درگیری‌های شدید اجتماعی مشتش باز نشود؟

گذشته از همه اینها نیروهای حکومتی زمان که این ایدئولوژی رهبری را بزرگترین خطر برای حکومت و سیادت خود می‌دیدند چطور ممکن بود به‌بینند یک کودک ساده بدون داشتن کوچک‌ترین امتیاز ذاتی رهبری فکری مردمی که از نظر مکتب دشمن شماره یک حکومت بحساب می‌آمدند عهده‌دار است ، و آن قدرت زمان در مقام فاش کردن باطنش پوشالی آن کودک برنیاید؟ و ساکت بنشینند؟ و حال اینکه کوبیدن آن مکتب از این طریق برای آن حکومت خیلی ساده‌تر بود از کشتن و بستن و بزدان افکندن و خشم عمومی را علیه خود تحریک نمودن .

ممکن است اثبات عدم کفایت و لیاقت یک انسان پنجاه و شصت ساله که دارای نیروی فرهنگی و وزن علمی در اجتماع روز است، برای مقام رهبری خیلی دشوار باشد، و حکومت زمان از عهده آن برنیاید و به کشتار و قتل و غارت متوسل گردد، ولی اثبات عدم کفایت و لیاقت یک کودک عادی برای مقام امامت بآن معنائی که شیعه می شناسد و معتقد است خیلی ساده و آسان است.

پس تنها تفسیری که میتوان برای اجتناب حکومتها از اجرای این سیاست کرد، اینست که امامت در سنین کودکی در این امامان یک پدیده واقعی بود، که حکومتهای زمان ساختگی نبودن آن را درک میکردند، و لذا نمی توانستند در مقام کوبیدن زعامت آنها از این راه وارد شوند. اگرچه در بعضی موارد حکام زمان درصدد اجرای این برنامه برآمدند، ولی شکست خوردند، و شکست آنها موجب تثبیت بیشتری برای مقام امامت شد.

علاوه براین در تمام طول این مدت هریک از این امامان که در سن کودکی بمقام امامت رسیدند، در مسیر اجرای برنامه رهبری خود با تمام مبارزات و شداید بهیچ بن بستى برنخوردند، و کوچکترین فلتسه‌ای از آنها بروز نکرد که موجب سلب اطمینان پیروانشان گردد.

اینها همه دلالت میکند: براینکه امامت ذاتی در سنین کودکی در اهل البیت (ع) یک واقعیت صددرصد ثابتی است و صرف فرض و وهم و پندار نیست، و هر موجودی که با این خاصیت ذاتی در دنیا ظاهر شود

او امام است، چه در سن کودکی و چه در سن جوانی و چه در سن پیری، سنین عمر در آن دخالتی ندارد.

و در خارج از ملت اسلام در ملل و ادیان گذشته هم این موضوع سابقه دارد، که بعضی از شخصیت‌های آسمانی در سنین کودکی بسرای اجرای رسالت و ماموریت رهبری و زعامت برانگیخته شده‌اند، و از نظر مثال و نمونه امامت دوران کودکی شخصیت‌های خدائی اسلام از اهل بیت (ع) تنها وجود یحیی بیغمبر (ع) کفایت میکند که خدا در قرآن فرموده: "يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا" ^۱ - ای یحیی با تمام قدرت کتاب را بگیر، و در زمان طفولیت باو ابلاغ دادیم - پس بنابراین مطالب در اینجا اعتراضی وارد نیست؛ که چگونه مهدی (ع) در خردسالی با امامت رسید؟

مهدی حقیقتی است؟ یا مجرد پندار؟

این چهارمین پرسشی است که پیش می‌آید، بر فرض اینکه گفتیم میشود انسانی را با یک عمر طولانی چند هزار ساله و امامت در دوران خردسالی، و غیبت ساکت و صامت فرض کنیم: آیا واقعا چنین موجودی بجهان آمده و در جهان هست؟ یا صرفا این مطلب یک پنداری است که بعضی پنداشته‌اند؟ چون اثبات امکان دلیل بوقوع نیست، و آیا مجرد چند حدیث که در این باره از پیغمبر (ص) در مورد یک موضوع خلاف متعارف و معمول رسیده از نظر باور و اعتقاد ما کفایت میکند؟

و عبارت دیگر بجهت دلیل ما میتوانیم یک موجود تاریخی واقعی در این زمان بنام مهدی (ع) ثابت کنیم؟ که او حقیقت داشته باشد، نه اینکه بر اثر کثرت تلقین یک وجود فرضی در افکار عده‌ای از مردم پیدا کرده باشد؟

پاسخ: اعتقاد به مهدی (ع) بعنوان یک قائد منتظر که جهان را بیک صورت برتر متحول می‌سازد، از اخبار پیغمبر اکرم (ص) عموماً و از احادیث ائمه اهل البیت (ع) خصوصاً سرچشمه گرفته است، و در نصوص

بسیاری مورد تایید و تاکید واقع شده بطوریکه اصلاً مطلب قابل تردید

نیست ، در حدود چهارصد حدیث از پیغمبر اکرم (ص) در کتابهای اهل سنت درباره مهدی (ع) وارد شده است .

مجموع اخبار و احادیثی که در مورد امامت مهدی (ع) و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان بوسیله وی و خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه وارد شده است ، تمام آنها در حدود شش هزار حدیث است . و در مورد هیچ یک از فضایای اسلامی مسلم غیرقابل تردید باین رقم حدیث و روایت وارد نشده است .

و اما مصداق دادن این فکر و عقیده که دارای این همه مدارک متقن و قطعی اسلامی است در امام دوازدهم شیعه و پسر امام حسن عسکری علیه السلام دلایل محکم و روشنی دارد که تمام آن وجوه و دلایسل را ممکن است در دو دلیل خلاصه کنیم ، یکی : دلیل اسلامی ، و دیگر : دلیل علمی .

بدلیل اسلامی ، وجود قائد منتظر را ثابت میکنیم ، و بدلیسل علمی استدلال می نمائیم که مهدی (ع) یک حقیقت فرضی و خیالی نیست ، بلکه یک موجود واقعی است ، که وجودش به تجربه تاریخی ثابت شده است .

اما دلیل اسلامی : مهدی (ع) درصدها روایتی که از پیغمبر اکرم (ص) و از ائمه اهل البیت (ع) نقل شده متمثل است آن اخباری که برتعیین مهدی (ع) دلالت دارند باینکه او از اهل البیت (ع) است و از فرزندان فاطمه (س) میباشد و از ذریه حسین بن علی (ع) است بلکه او

فرزند نهم حسین بن علی (ع) هست، و نیز آن سلسله از احادیثی گسه دلالت میکنند که خلفاء پیغمبر (ص) دوازده نفرند، تمام این احادیث آن فکر و عقیده عمومی مهدی (ع) را محدود میکنند و آن موضوع فکری عمومی را در امام دوازدهم از ائمه اهل البیت (ع) مشخص می‌سازند، با اینکه ائمه (ع) سعی داشتند که اخبار مهدی (ع) را در دسترس عموم قرار ندهند، و موضوع را از دشمنان و اجانب مخفی نگه‌دارند، از این جهت که نکند وجود این اخبار برای دشمنان این پیش‌بینی را ایجاد کند که در صدد توطئه چینی برآیند و درآینده به آن خلف صالح صدمه وارد کنند، در عین حال این اخبار و احادیث در یک حد خیلی زیاد منتشر است، و تنها این کثرت اخبار و احادیث دلیلی بر وجود و تعیین او نیست، و تنها این زیادی روایات موجب نمیشود که ما این حقیقت را به‌پذیریم، بلکه همراه با این احادیث فراوان قرائن و دلیل‌هایی است که دلالت بر صحت این اخبار و بر وجود این واقعیت دارند، این حدیث نبوی شریف باین مضمون که "امامان بعد از من یا خلفاء بعد از من، یا امرای بعد از من دوازده نفرند" یا عبارات مختلف در بیش از دویست و هفتاد روایت از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده، که آن روایات در شهر کتب حدیثی سنّی و شیعه از قبیل صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی و سنن ابی داود و مسند احمد حنبل و مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری نقل شده، در اینجا ملاحظه میشود: که بخاری محدث شهیر سنّی این احادیث و روایات را نقل می‌کند در حالی که او در زمان "امام جواد (ع) و امام

هادی (ع) و امام عسکری (ع) "می‌زیسته و کتاب صحیح بخاری را در آن زمان نوشته است ، و هنوز امامان به عدد دوازده تحقق نداشتند ، و این خود دلالت میکند که این حدیث پیش از آنکه فکر و عقیده دوازده امامی در مفرها تکمیل شود ، از پیغمبر اکرم (ص) صادر شده است ، و بنابراین جای تردید در این احادیث باقی نمی‌ماند باینکه گفته شود این احادیث که در کتابها نقل شده واکنش اعتقادی افراد دوازده امامی بوده است ، زیرا اگر این احادیث که به پیغمبر (ص) نسبت داده شده در واقع معمول و واکنش اعتقادی افراد دوازده امامی باشد ، در این صورت معنا ندارد که این روایات که عکس‌العمل فکر و اعتقاد دوازده امامی هست ، پیش از تکمیل اساس این فکر و اعتقاد در کتابها یافت شود ، زیرا واکنش و عکس‌العمل هر چیزی متأخر از خود او است ، نه مقدم بر آن .

پس در صورتیکه ما یک دلیل مادی و مدرک روشن در دست داریم که این احادیث پیش از تحقق ائمه دوازده‌گانه وجود داشته است و پیش از تکامل مسئله دوازده امامی این حدیث در کتابها ضبط شده ، دیگر جایی برای این ادعا نمی‌ماند که بگوئید این احادیث عکس‌العمل و واکنش اعتقاد دوازده امامی‌ها است ، بلکه این احادیث یک حقیقت آسمانی و یسک پیشگوئی غیبی است ، که آن بزرگ منطبق "لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ" سروده است ، و اعلام داشته که : جانشینان بعد از من دوازده نفرند " و تنها این ایمان و عقیده شیعه دوازده امامی که میگوید : جانشینان پیغمبر (ص) از علی (ع) شروع شده و به مهدی (ع) ختم شده قابل تطبیق با این

حدیث شریف نبوی (ص) است .

اما دلیل علمی : این دلیل عبارت است از تجربه‌ای که ملت است شیعه در طی هفتاد سال آموختند و آن دوران غیبت صغری بود ، بسرای روشن شدن این مطلب باید پاره‌ای در مورد غیبت صغری توضیح بدهیم .

غیبت صغری تعبیر میشود : از دوران اولیه امامت مهدی (ع) بناشد وجود مقدس امام دوازدهم از ابتدای امامت خود از انظار عمومی برای یک مدت بسیار طولانی پنهان بسر برد ، و در حوادث جهان نامی نداشته باشد ، با اینکه بر همه آنها با دل و مغزش نظارت دارد ، و ایسن مطلب ابتداءاً" برای ملت شیعه ایجاد وحشت شدیدی میکرد ، زیرا تا آن زمان امام (ع) در دسترس شیعه بود ، نزد او رفت و آمد میکردند و تمام مشکلات را شخصاً" باوی در میان می‌گذارند و بوسیله او حل مینمودند ، در صورتیکه بنا بود یک مرتبه از امام (ع) منقطع شوند بطوری که نتوانند کوچکترین تماسی باوی برقرار کنند ، یک اضطراب و سردرگمی شدیدی آنها را می‌گرفت که احتمال میرفت اساس اجتماع شیعه متلاشی گردد ، و ریشه مذهب از بیخ کنده شود ، لذا برای اینکه این که این وضع پیش نیاید و کم مردم برای زیست بدون امام (ع) در یک مدت طولانی آماده‌شوند امام (ع) در دوران‌های اولیه با اینکه از دیده‌ها پنهان بود ، رابطه مستقیمی بین خود و شیعیانش بوسیله نمایندگان خاص و ویژه برقرار نمود ، و این نمایندگان در طی این مدت هفتاد سال از نظر عموم شیعیان در تقوا و زهد و دیانت بر همه امتیاز داشتند و آنها بترتیب ذیل چهار نفر بودند :

۱- عثمان بن سعید عمروی

۲- محمد بن عثمان بن سعید عمروی

۳- حسین بن روح

۴- ابوالحسن علی بن محمد السمری

که اینها یکی پس از دیگری برنامه نیابت و نمایندگی از طرف امام (ع) را اجراء می نمودند ، و تعیین آنها بدست خود امام (ع) بود که بوسیله توقیع مبارک که در آخر عمر یکی از این نواب صادر می شد ، نایب بعدی تعیین میگردید ، و نقش این نمایندگان ویژه در این مدت این بود که وسیله اتصال و ارتباط شیعیان با امام (ع) بودند ، پرسشهای آنها را به امام (ع) می رساندند و مشکلاتشان را خدمت امام (ع) عرض میکردند و جوابهای شفاهی و احیاناً کتبی از امام (ع) می گرفتند و بیه شیعیسان می رساندند .

و البته این نوع ارتباط برای ملتی که از دیدار امام خود محروم بود ، یک نوع دلداری برای آنها بود .

نکته قابل توجه اینست که تمام این توقیعات و نامههایی که در طول این مدت هفتاد سال بوسیله این نمایندگان چهارگانه از ناحیه مقدس امام (ع) صادر می شد بیک خط و یک روش بود .

علی بن محمد السمری که نماینده آخرین امام (ع) بود ، در انتهای غیبت صغری از طرف امام (ع) اعلام کرد که غیبت صغری پایان پذیرفت و غیبت کبری واقع شد و بعد از این نماینده و نایب خاصی بین

مردم و امام (ع) وجود ندارد، والبته این تحول غیبت صغری به غیبت کبری هنگامی بود که اجتماع شیعه از نظر جمع آوری مبانی اعتقادی و مدارک و علوم مذهبی آن آمادگی را دریافته بود که بتواند تا حدی شئون مذهبی و اجتماعی خود را بدون امام (ع) اداره کند و آن وحشت شگفت انگیز که ممکن بود در وحله اول غیبت باو دست دهد دیگر دست نمی داد، و مغزها برای این نوع تفکر آمادگی داشت که باید رهبری شیعه بعنوان یک نیابت عامه از طرف امام (ع) بدست افراد متخصص مورد نظر بنام مجتهد عادل دارای بینش جهانی و دینی قرار بگیرد.

از آنچه که در اینجا بصورت یک واقعه مسلم تاریخ مهدی (ع) بیان شد: این نتیجه را گرفتیم که مهدی (ع) بزرگ حقیقتی بود که ملت شیعه مدت هفتاد سال در تحت رهبری مستقیم وی زندگی کرده اند، و با نمایندگان ویژه وی سر و کار داشته اند، و در طول این هفتاد سال کوچکترین حادثه و جریانی پیش نیامد که باور و اعتقاد آنها را نسبت به وجود و حقیقت امامشان متزلزل کند.

شما را بخدا آیا این قابل تصور است که یک موضوع دروغ هفتاد سال در طی ممارست چهار نفر بعنوان نماینده که از نظر فکر و شخص و زمان مختلف بودند مورد ابتلای مردم باشد، و کوچکترین شک و تردیدی برای آنها در طول این هفتاد سال حادث نشود؟

نکته قابل توجه که ذکر شد اینست که تمام نامه‌هایی که بوسیله

یکایک این چهار نفر از امام (ع) بدست مردم میرسید، همه یک خط

به رسالت آسمانی است متوقف بر شرایط و مقتضیات زمان نیست، زیرا آن مربوط به خدا است، ولی از نظر پیاده شدن این انقلاب در اجتماع و بوجود آمدن یک دگرگونی همه جانبه باید شرایط و مقتضیات زمان موافق باشد، اگر نهضتی در سطح ملتی بوجود آمد و این نهضت از نظر شناسون مکتبی دارای حد اعلای توانائی بود ولی از نظر نیروی اجرائی و پذیرش‌های اجتماعی کامل نبود این دگرگونی بسیار موقت است و به یک نتیجه عمیق نمی‌رسد.

توضیح مطلب: نکته‌ای که در اینجا هست، اینکه: دگرگونی‌ها و انقلاب‌هایی در سطح جوامع و ملل بر اثر یک رسالت آسمانی اجراء میگردد، از نظر اصل ایجاد ایده آن نهضت نیازی بوجود ابزار و اسباب نیست، زیرا آن فکر انقلابی متکی به نیروی وحی حق است ولی از نظر شرایط بیروزی نهضت که عبارت از آمادگی اجتماع و غیره است، برنامه خدا اینست که باید این شرایط با یک سبک طبیعی و عادی بطور معمول حاصل شود، یعنی هر ملتی باید خود آمادگی عوض شدن و دگرگونی را بیسدا کنند، تا نهضت آسمانی مردان خدا که از طرف مبداء امداد می‌شود در آن جامعه پیش برود.

همچنانکه بعد از عیسی بن مریم (ع) پنج قرن سپری شد و در تمام طول این پنج قرن دنیا در آتش فساد و ستم و جهل میسوخت، ولی تا آن هنگام که یک آمادگی در مردم برای دگرگون شدن پدید نیامد خداوند پیغمبر اسلام (ص) را بر نیانگیخت.

این قسم دوم شرایط که از نظر پیشرفت نهضت و انقلاب در سطح اجتماعات مؤثرند، اولاً "فضای اجتماعی محیط را برای دگرگون شدن مناسب و آماده می‌سازد، و ثانیاً" بعضی از مسائل و عوامل جزئی که در پیشرفت نهضت دخالت دارد بوسیله آن تأمین می‌شود، مثلاً هنگامیکه در مورد پیروزی انقلاب و تحولی که "لنین" در روسیه بوجود آورد درست مطالعه کنیم، عمده پیروزی او مربوط باین بود که جنگ جهانی اول برپا بود، و اساس حکومت امپراطوری تزار متزلزل شده بود، و این عوامل فضای مناسبی برای ایجاد دگرگونی در جامعه آن مملکت بوجود آورده بود. و غیر از این عوامل دیگری در پیشرفت نهضت مزبور دخالت داشت، از قبیل سلامتی لنین در برابر عموم حوادثی که زندگی او را تهدید میکرد، تا اینکه توانست سلامت مخفیانه وارد روسیه شود، و انقلاب را رهبری کند، زیرا اگر در این بین برای او اتفاقی افتاده بود، و حادثه‌ای پیش می‌آمد که لنین از بین میرفت، انقلاب باین وضع رهبری نمی‌شد، و با این سرعت و قدرت سطح مملکت شوروی را فرا نمی‌گرفت.

در مورد انقلابهای آسمانی سنت تغییر ناپذیر خدا اینست که اجرای انقلاب و ایجاد دگرگونی اگرچه در اصل ایده و رسالت تنها متکی بوحی خداست ولی از نظر پیشرفت و نفوذ در اجتماع باید با یک وضع طبیعی باشد که تا فضای مناسب در محیط برای ایجاد انقلاب پیش نیاید، انقلاب آسمانی پیش نمی‌رود، و روی همین حساب اسلام بعد از مسدودت مدیدی فترت که از رحلت و شهادت پیامبران گذشت در صفحه دنیا ظاهر

شد، و علت تأخیر اسلام فراهم شدن فضای مناسب برای پیشرفت آن بود. البته اگر مشیت پروردگار تعلق بگیرد، میتواند فضای مناسب و آمادگی اجتماعی را هم بطور اعجاز خلق کند، ولی این برخلاف سنت آفرینش حق است، زیرا بنای خلقت بشر بر امتحان و ابتلاء و تلاش خوداوست، چون تکامل انسان بستگی باین امتحان دارد، و مقتضای اجرای برنامه امتحان اینست که آمادگی‌های مردم برای عوض شدن و دگرگونی یافتن طبیعی و اختیاری باشد، نه بطور قهر و اجبار خدا و مقتضای این مطلب اینست که فراهم شدن فضای مناسب جهت اجرای یک انقلاب آسمانی مورد دخالت غیرطبیعی پروردگار قرار نگیرد.

البته آن گاه که این شرایط بطور عادی و معمولی فراهم شد و یک نهضت آسمانی در سطح یک جامعه و ملت انجام گرفت موانعی که سر راه پیشرفت این نهضت است، یا مشکلاتی که موجب عسر و حرج مجریان انقلاب باشد گاهی بوسیله نیروی غیبی پروردگار حل میشود، مثلاً آتش نمرودی را برابراهیم (ع) سرد و سلامت قرار میدهد، یا دست یهودی جنایت‌گر که میخواهد دغلا نه پیغمبر (ص) را بکشد و شمشیر را بر پیغمبر (ص) فرود می‌آورد یک مرتبه خشک و بی حرکت میشود، یا بر اثر بیهوش آمدن یک طوفان و تندباد مهیب کفاری که در جنگ خندق اطراف مدینه را محاصره کرده بودند خیمه‌هایشان از جا کنده میشود و با ایجاد رعسب و ترس در دل آنها خدا آنها را متفرق میسازد، ولی اینگونه امدادها با طبیعی بودن انقلاب و عادی بودن شرایط پیشرفت نهضت منافات ندارد

بنابر آنچه که تاکنون توضیح دادیم ، تا اندازه‌ای مطلب از نظر رمز غیبت امام (ع) معلوم شد ، آن دگرگونی جهانی که مهدی (ع) برای ایجاد آن ذخیره شده است ، مانند همه انقلابات باید در یک فضای مناسب از نظر آمادگی نژاد بشر ، رشد فکری آنها ، عقده‌های متراکم از ستم و بیسداد ، حس اصلاح طلبی و نجات خواهی انجام پذیرد .

و تاکنون دانسته شد که مهدی (ع) برای اصلاح یک اجتماع محدود در یک زمان موقت ظهور نمیکند ، بلکه آن رسالت و مأموریت خدائی که برای وی ذخیره شده است ، دگرگون ساختن همه جهان در همه ابعاد است و او باید تمام بشریت را از تیرگی‌های ستم خارج کرده و در پرتو نورافکن عدل قرار دهد ، و اجرای این نهضت بزرگ و این دگرگونی عمیق تنها با ممارست و تجربه وی و قدرت خدادادی و ولایت تکوینیست انجام نمی‌گیرد ، والا تمام این خصوصیات را خود پیغمبر (ص) داشت و همین اصلاح و دگرگونی را خود پیغمبر (ص) بوجود می‌آورد ، بلکه اجرای این برنامه متوقف است بر پیدایش یک فضای مناسب و یک محیط آماده که بطور طبیعی در جهان تحقق یابد .

و آن شرایط که وضع مناسب برای پذیرش انقلاب در سطح دنیا ایجاد میکند ، از جمله ؛ عبارت است از یک رشد فکری و شعور کامل اجتماعی ، که مردم در پرتو این فکر و شعور خواهان یک عدل اجتماعی کامل باشند ، و این شعور و رشد فکری اجتماعی از خلال تحریکات گوناگون ملی مردم در طول زمان‌ها بدست می‌آید ،

آری، بشر باید مدتها درگیر و دار اضطرابات و سردرگمی و در زیر چنگال ستم و تجاوز بسر برد، و بانواع وسایل مادی و مکتب‌های مادیگری و جرثومه‌های ماده پرستی که در زیر ماسک عدالت خواهی واقعیت خود را پنهان کرده‌اند متوسل شود و از همه آنها جز خیانت و جنایت چیزی نهبیند، و در مقام اصلاح زندگانی خود از عموم تشکیلات و تاسیسات مادی مایوس شود، و حتی از پیشرفت علم و صنعت هم وحشت کند، آن هنگام با هشداری فطرت باطنی متوجه یک نیروی غیبی محسوس میشود که باید یک قدرت از غیب و از خارج ماده بمدد انسانیت بشتابد و در همه جهت زندگانی او را عوض کند.

گذشته از این هرچه بر عمر بشر افزوده میگردد، از نظر ابزار صنعتی و علمی پیشرفت بیشتری عاید و نصیب وی میگردد و زندگی مادی امروز از نظر وسایل ارتباط جمعی در یک سطحی قرار گرفته که براتب از زندگی مادی در زمان قدیم مانند زمان غیبت صغری قوی‌تر است، و اگر نهضت جهانی مهدی (ع) در یک چنین زمانی بر کره زمین مسلط گردد، رسالت آسمانی این نهضت بزودی بهمه مردم دنیا میرسد، و معارف و آموزشهای آن دنیا را بسرعت فرا می‌گیرد.

و اما نکته‌ای که در ضمن پرسش بآن اشاره شد: که اگر مهدی (ع)

در زمان غیبت صغری و یا در آن حوالی نهضت خود را آغاز می‌فرمود با مشکلات کمتری روبرو می‌شد، زیرا حکومت‌های قلدرانه آن زمان از نظر قوای نظامی و نیروی ارتش و ادوات و ابزار جنگی نسبت به نیروهای این

زمان و بعد از این خیلی ناتوان تر بودند.

البته این مطلب صحیح است، ولی باید باین نکته توجه داشت :
 که وجود قوای نظامی و ابزار جنگی هرچقدر قوی باشد ولی با شکست
 روحی نمیتواند کاری از پیش ببرد، سربازی که مأمور بکار انداختن ابزار
 و ادوات جنگی است، در صورتیکه از نظر روحی شکست خورد، و یسک
 هزیمت نفسانی پیدا کرد، قلبش تکان خورد و دستش لرزید نمیتواند
 نقشی در پیشبرد کار داشته باشد.

و نمونه آن در تاریخ گذشته بچشم میخورد که چه بسیار قدرت‌های
 حکومتی نیرومند در آغاز جنگ که افراد نظامی آن با یک شکست روحی و
 حالت دل مردگی روبرو شده‌اند مغلوب گردیدند و با همه قدرت و توانایی
 نابود شدند.

امکان دگرگونی تاریخ بدست يك انسان

پنجمین سئوالی که در اینجا پیش می‌آید، اینست که: آیا امکان دارد یک انسان بتنهائی بتواند سیر تاریخ را عوض کند؟ و چهره اجتماع را برعکس گرداند؟ با اینکه فرد همواره محکوم محیط است، و جز این نیست که ماسکی برای حرکت تاریخ بحساب می‌آید، و خود سیر اجتماعی یک ملت فرد را میسازد.

این پرسش از یک نظریه خاص در مورد تفسیر تاریخ پدیدار می‌گردد، و آن اینکه: عامل اساسی در سازندگی تاریخ شرایط اجتماع و فضای محیط است، و انسان در این مورد بعنوان یک عامل دوم که فقط میتواند تاریخ را بازگو کند، و چهره‌های برای تاریخ باشد بحساب می‌آید. پس بنابراین هیچگاه یک فرد نمیتواند در برابر شئون و شرایط و فضای محیط قد علم کند و سیر تاریخ را تغییر دهد.

پاسخ: در بعضی کتابهای مربوطه که تالیف نمودیم این حقیقت را توضیح دادیم، که تاریخ براساس دو قطب می‌چرخد:

۱- سازندگی‌های انسان‌ها.

۲- نیروهای مادی محیط و مسلط بر تاریخ و فضای محیط اجتماع.

و همچنانکه نیروی مادی و نتایج و محصولات آنها و فضای محیط در انسان اثر میکند و سازندگیهای انسان را در مورد تاریخ متأثر میسازد، همچنین هم انسان در نیروهای مادی و نتایج آن اثر میکند و نقش آنها در مورد سازندگی تاریخ تحت تاثیر انسان واقع میشوند، و اصولاً همچنانکه این فرضیه که گفته اند: "حرکت از ماده شروع میشود و بانسان منتهی میگردد" دارای دلایلی است، عکس آن هم که بگوئیم: "حرکت از انسان شروع میشود و به ماده ختم میگردد" دلایلی دارد، پس انسان و ماده همواره مورد تفاعل و تاثیر و تأثر یکدیگرند، بنابراین امکان دارد که یک فرد در مقام سازندگی تاریخ بزرگتر از این باشد که تاریخ را بازگو کند و چهره تاریخ باشد، و در این صورت خواهد توانست در برابر مقتضای تمام قدرتهای مادی و شرایط اجتماعی و فضای محیط قدم کند و پتانسی تاریخی تازه‌ای را بسازد، و مخصوصاً آن هنگامی که این فرد انسان دارای رسالت آسمانی باشد، و امدادهای غیبی او را بر همه چیز مسلط کند.

همچنانکه این موضوع در تاریخ انبیاء نمونه‌های زیادی دارد، مخصوصاً در تاریخ خاتم پیغمبران (ص).

شرایط و فضای محیط و نیروهای مادی که پیغمبر خاتم (ص) در برابر آنها قیام فرمود، کاملاً مشخصاند، این سازندگی تاریخ و ایجاد اجتماع تازه و روش نوین زندگی نژاد بشر ایداً از عهده آن شرایط و نیروها و آن فضا ساخته نبود، و بلکه مقتضای آنها درست خلاف آن چیزی بود که پیغمبر اسلام (ص) بوجود آورد.

آری آنچه که بدست رسول الله اعظم (ص) اجراء شد ممکن است
بدست فرزند برومندش قائد منتظر جهانیان در سطح دنیا اجراء شود
همچنانکه خود آنحضرت باین واقعیت مزده داده است .

آن دگرگونی چگونه است؟

آخرین پرسش از پرسشهایی که فهرستش در ابتدای سخن بعرض رسید، اینست که: در طی اجرای چه برنامه‌های چگونگی این دگرگونی بزرگ قابل تصور است؟

پاسخ: جواب این سؤال مربوط باین است که: هنگام و ساعت ظهور مهدی (ع) را بطور کامل بدانیم که در چه زمان انجام میگیرد؟ و در آن زمان اجتماعات بشری دارای چه چهره‌ای است؟ و میزان نیروهای حاکم و سطح رشد فکری و علمی و صنعتی انسان بچه حد رسیده است؟ تا اینکه در پرتو تحلیل اوضاع آن روز بتوانیم صورتی برای اجرای این دگرگونی بزرگ ترسیم کنیم.

ولی در صورتی که ما این هنگام و لحظه را نمی‌دانیم، و از اوضاع اجتماعی آن روز الان اطلاعی در دست نداریم، نمی‌توانیم از کیفیت و چگونگی اجرای این برنامه یک پیشگویی علمی داشته باشیم، اگر چه یک سلسله تصوراتی را که مبتنی بر اساس ذهنی باشد (نه اساس واقعی) میتوان در این مورد فرض کرد.

البته امکان دارد بر اساس تجربیاتی که از گذشته تاریخ آموختیم

و در پرتو احادیثی که در موضوع مهدی (ع) وارد شده است، یک صورت اساسی برای چگونگی تغییر و دگرگونی روز موعود فرض کنیم.

و آن اینکه آنچه از تجربیات تاریخ انقلابات کبیر گذشته به دست می‌آید و مضامین اخبار و روایات هم از همان حاکی است، اینست که: ظهور مهدی (ع) هنگامی اتفاق خواهد افتاد که اجتماع بشری دچار نکس و خلاء فکری و تمدن اختناق آوری میگردد، و این انحطاط و سقوطی که نسل آدمیزاد را تهدید به انقراض میکند بر اثر پیش آمد یک حادثه و تصادف آبی و دفعی نیست، بلکه این حالت نتیجه طبیعی سیر بشر در ماده پرستی و پیدایش یک سلسله تناقضات تاریخی منقطع از خدا در زندگی انسان است، و در آن هنگام آدمی زاد برای حل این بیچارگی و سردرگمی بهروسیله‌های متوسل میگردد نتیجه نمی‌گیرد، این وضع انسان که همراه با یک پیشرفت علمی و فکری او هست در مغز و فکر عموم انسانهای آن روز این حقیقت را بهبرقش می‌آورد که باید نیروئی خارج از ماده آنها را کمک کند، و آماده پذیرش آن مدد غیبی میشوند، در این هنگام از وسط شعله‌های فروزان آتش فساد و خون نوری ظاهر میگردد، این نور اگرچه ابتدا هم رنگ آتش است ولی همین نور آن آتش را خاموش میکند، و عدل آسمانی را در سراسر کره زمین پابرجا میسازد.

* * *

در اینجا بهمین اندازه کلام را کوتاه میکنم و تفصیل سخن را در این موضوعات بعهدده این کتاب ارزنده‌ای که در پیش دارم وامی‌گذارم.

این کتاب شریف را که بحث پهناوری در پیرامون امام مهدی علیه السلام است، یکی از فرزندان روحانی و شاگردان برجسته ما علامه دانشمند، کاوشگر، جناب آقای سید محمد صدر حفظه الله تعالی نگاشته‌اند، و این بهترین کتابی است که در موضوع امام منتظر در بیسن شیعه تصنیف شده است، که در بسیاری از نکات حساس و رفع شبهات با یک بیان مستدل و علمی بحث شده و مولف محترم در مورد تصنیف آن کوشش فوق العاده مبذول داشته‌اند، و امیدوارم خداوند چشم مرا بوجود نازنینش روشن داشته باشد، و او را همواره پرچمی از اعلام دین مشاهده کنم.

سپاس و ستایش مخصوص خدا است، درود خدا بر محمد (ص) و عترت پاکش باد.

نگارش این چند ورق از روز ۱۳ جمادی الثانی سال ۱۳۹۷ هجری قمری شروع، و در روز هفدهم آن ماه پایان پذیرفت. واللہ ولی التوفیق.

نجف اشرف - محمد باقر صدر

آنچه در این کتاب میخوانید :

۵	پیشگفتار مترجم
۱۳	بحث حول المهدی (ع)
۲۳	مهدی (ع) و طول عمر
۳۴	معجزه و طول عمر
۴۰	نقش طول عمر مهدی (ع) در ایجاد دگرگونی جهان
۴۸	رهبری در چهره کودکی
۵۷	مهدی (ع) حقیقتی است؟ یا مجرد پندار؟
۶۵	مهدی (ع) و رمز غیبت
۷۲	امکان دگرگونی تاریخ بدست یک انسان
۷۵	آن دگرگونی چگونه است؟